



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
 سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۲۰، تابستان ۱۳۹۵

## تاریخ‌نگاری در ایران باستان؛ ماهیت و روش آن با توجه به رویکردهای مختلف به مفهوم «تاریخ»

اسماعیل سنگاری<sup>۱</sup>

علیرضا کرباسی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۱۱

تاریخ تصویب: ۹۴/۱۰/۲۰

### چکیده

هرچند ایران باستان جایگاه امپراتوری‌های بزرگی بود که باعث بخش عظیمی از تحولات جهان در آن زمان شد، به علت برجای نماندن اثر سترگ تاریخی از آن دوران، برخی مورخان به این نتیجه رسیده‌اند که ایرانیان باستان فاقد هرگونه آگاهی و آثار تاریخی هستند. در این مقاله سعی شده است برپایه شواهد، مدارک و اسناد تاریخی شامل کتیبه‌ها، روایت‌های مورخان یونانی- رومی، و همچنین آثار برجای مانده نوشتاری از ایرانیان باستان و بررسی آن‌ها با دستگاه دینی و فلسفی ایشان، نشان داده شود که در ایران باستان نوعی از تاریخ‌نگاری وجود داشته است که منابع

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ e.sangari@litr.ui.ac.ir

۲. کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان، دانشگاه تهران؛ alireza.karbasi63@gmail.com



تاریخی ملل دیگر صحت آن را تأیید می‌کنند. این تاریخ‌نگاری دارای ویژگی‌های خاصی بود که در قالب جهان‌بینی و تاریخ‌نگری دینی، معنا و مفهوم پیدا می‌کرد و رویدادهای تاریخی و نقش انسان در تاریخ به دستاویز این نگرش تفسیر و تعبیر می‌شد. این تاریخ‌نگاری که در چهارچوب الهیات زردشتی تعریف می‌شد، با آنچه مورخان یونان باستان از تاریخ و تاریخ‌نگاری درک می‌کردند، یکسان نبود. این شیوه تاریخ‌نگری، روایتی از انسان و جایگاهش در جهان و زمان ارائه می‌داد که با تعاریف جدید از ماهیت و جایگاه انسان، به‌مثابه موجودی مطلقاً تاریخی، در تضاد است؛ از این رو نوع تاریخ‌نگاری آن نیز با شاخصه‌های تاریخ‌نویسی جدید و یک اثر تاریخی که عنوان «علمی» بر خود دارد، متفاوت است.

**واژه‌های کلیدی:** تاریخ، تاریخ‌نگاری، تاریخ‌نگری، فراتاریخ، رویدادهای تاریخی.

## ۱. مقدمه

در میان پژوهشگران تاریخ ایران، موضوع «تاریخ‌نگاری در ایران باستان» هنوز مورد بحث و گفت‌وگوهای زیادی است و در این باره نظرات مختلفی بیان شده است. جان مانوئل کوک در فصل نخست تاریخ کمبریج (۱۳۸۷: ۱۱)، در مقاله‌ای با عنوان «ظهور هخامنشیان و بنیان‌گذاری امپراتوری هخامنشی»، اندکی به این موضوع پرداخته است و بر این باور است که ایرانیان هیچ سهمی در نوشتن تاریخ خویش نداشته‌اند. کلیما نیز در مقاله «وضع تاریخ‌نگاری ایران در دوره قبل از اسلام»<sup>۱</sup> توضیح داده است که چرا ایرانیان باستان تا قبل از حضرت محمد (ص) هیچ اثر تاریخی‌ای به مفهوم آثار تاریخی یونانیان و رومیان تألیف نکرده‌اند. وی در کتابش، تاریخچه مکتب مزدک (۱۳۷۱: ۴۷)، در فصلی با عنوان «تاریخ‌نگاری ایرانی در دوره قبل از اسلام» که خلاصه‌ای از مطالب مقاله‌اش است، بر این

1. Klima, O. (1968). "Wie sah die persische Geschichts Schreibung in der vorslamischen period aus?". ArOr. 36. S. 213-232.



در حالی که برخی به وجود نداشتن تاریخ‌نگاری در ایران باستان اشاره دارند، عده‌ای نیز هستند که با اتکا به برخی شواهد این دیدگاه را رد می‌کنند؛ با این حال، با وجود منابع و اسناد اندکی که در این زمینه در دست است، می‌توان با تحلیل دقیق داده‌های تاریخی شامل کتیبه‌های هخامنشی و ساسانی، کتب دینی، تاریخ‌نویسی‌های ایرانی و غیرایرانی، اعم از مورخان یونانی و رومی که مطالبی جسته‌و‌گریخته درباره این موضوع ارائه می‌دهند، و ارائه الگویی از ساختار تاریخ‌نگاری ایرانیان باستان، به نوعی از تاریخ‌نویسی در ایران باستان پی برد که نه دقیقاً یکسان با تاریخ‌نگاری‌های دوران مدرن با مفاهیم فکری-فلسفی موجود در پس‌زمینه‌اش است و نه اینکه مفاهیم تاریخی و اندیشه ثبت رویدادها و تحولات تاریخی در آن یک‌سره بی‌معنا و خالی از اهمیت بوده است. طبیعت انسانی نیز به ظهور و عیان‌سازی توانمندی‌ها و استعداد‌های خود و آگاه ساختن دیگران از وجود این قابلیت‌ها گرایش دارد و می‌توان گفت این گرایش‌ها به صورت فطری زمینه پدید آمدن مظاهر تمدن در خصوص خط و کتابت و میراث ارزشمند نوشتاری را فراهم کرده است؛ به خصوص که این ظهور و بروز توانمندی‌ها از محدوده قوم و قبیله فراتر رفته و در گستره جهان بشری تحقق پیدا کرده باشند. از این رو، با توجه به این زمینه‌ها و برخی شواهد موجود می‌توان شناختی نسبی از قالب‌ها و الگوهای چنین تاریخ‌نگاری‌هایی به دست آورد و ماهیت آن را بازشناسی کرد. با وجود این، سؤال اساسی اینجاست که چرا با وجود نقش بی‌بدیل ایرانیان باستان در عرصه فرهنگ و تمدن بشری و نقش‌آفرینی آنان در رویدادهای بزرگ تاریخی و همچنین ارزش حیات مادی در آموزه‌های دینی ایشان، اثر تاریخی قابل توجه و سترگی از ایشان برجای نمانده است و بیشتر آگاهی تاریخی ما از آن دوران مدیون مورخان یونانی-رومی است. آیا این محصول نبود آگاهی تاریخی و دلبستگی نداشتن ایرانیان به رویدادهای تاریخی است؟ یا اینکه عوامل دیگری در این زمینه دخیل بوده‌اند؟ لازمه پاسخ به این پرسش‌ها، واکاوی دقیق اسناد و مدارک باستانی و همچنین فضای ذهنی و فکری ایرانیان در این حوزه است.

## ۲. مفهوم تاریخ در پس‌زمینه روایات دینی

تاریخ به معنای سند مکتوب، اغلب از سوی انسان‌های برخوردار از دانش به نگارش درآمده است؛ کسانی که زندگی شهرنشینی را بر زندگی در روستاها ترجیح می‌دادند. فعالیت این افراد همیشه مورد حمایت بخشی از جامعه قرار می‌گرفته است. از این رو، نوشته‌های تاریخی چیزی نیست جز ضبط و ثبت زندگی شهری، به‌ویژه زندگی طبقه حاکم که از توان زیادی در حمایت مالی برخوردار بوده‌اند (لنسکی و لنسکی، ۱۳۷۴: ۲۲۶). البته، این به معنای آن نیست که انسان‌های بی‌سواد درکی از مفهوم گذشته، حال و آینده نداشتند. بسیاری از این گروه انسان‌ها، خاطراتی قبیله‌ای، یعنی گزارش‌های مفصلی از رویدادهای سپری‌شده، اما مهم دارند. به باور استنفورد (۱۳۸۲: ۸۶)، هرچند ممکن است این‌گونه تواریخ شفاهی خیلی موجه به نظر نیاید و کاملاً فاقد ترتیب زمانی باشد، اگر این تواریخ شفاهی سبب شده است مردم معتقد شوند که گذشته متفاوت از حال بوده است و اگر آن‌ها الهام‌بخش مردم در انجام اعمال بزرگ‌تری در آینده بودند، اعمالی که باید به همین نحو ثبت شوند، پس این مردم تاریخی داشته‌اند و به‌دلیل اینکه از زندگی در آن آگاه بودند، تاریخیت نیز داشته‌اند.

روایات مختلفی که در *اوستا* - به‌منزله کهن‌ترین سرودهای ایرانیان - آمده است، نشان از ترتیب زمانی خاصی از پادشاهان و قهرمانان دارد. کریستن سن (۱۳۸۱: ۴۹) معتقد است تنظیم‌کنندگان زردشتی یشت‌ها مسلماً کیخسرو را به‌عنوان آخرین فرد خاندانش برشمرده‌اند و اضافه می‌کند که گویا در این مورد از یک خاطره تاریخی متأثر بوده‌اند؛ بدین معنا که در دربار کی‌ویشتاسپه، بدون شک نسب‌نامه پادشاهان پیشین و مسائل مهمی از سرگذشت آنان را می‌دانستند و خاطره‌ای از آن‌ها هنوز در محیط زردشتی باقی مانده بود.

نام بردن از اسامی و شخصیت‌های مهم رویدادهای پیشین در «فروردین یشت»، نشان از آگاهی کامل آن‌ها نسبت به اشخاص و ترتیب زمانی آنان دارد؛ ولی این بدان معنا نیست که ایشان تاریخ داشته‌اند و از یک سنت وقایع‌نگاری رسمی برخوردار بوده‌اند. ایشان از یک سنت عمومی که متکی بر خاطره جمعی بود، پیروی می‌کردند؛ آن هم در محیطی که

به قول بویس (۱۳۸۸: ۱۰)، نه از دانش نوشتن خبری بود و نه از حکومت‌های پایدار سلطنتی و یا دیگر عوامل تعیین زمان که به وسیله آن‌ها بتوان زمان حوادث را تعیین کرد. آنچه از نوشته‌های *اوستا* درباره اشخاص و افرادی خاص برداشت می‌شود، در هاله‌ای از باورها و قداست‌های مذهبی قرار گرفته‌اند و اهمیت جایگاهشان در قالب نوعی نگاه دینی تفسیر شده است. البته، *اوستا* کتابی تاریخی نیست؛ سرودها، دعاها و باورهای مذهبی است که در طول تاریخ دین زردشتی شکل گرفته است و اگر اسم فردی در آن آورده شده است، به فراخور جایگاه مذهبی و نقشش در حیات این اندیشه بوده است. این کتاب با آموزه‌ها و در نتیجه قهرمانان پیش از خود نیز پیوند برقرار کرد و به نوعی روایت اعمال آن‌ها را در قالب جهان‌بینی جدیدی پذیرا و تبدیل به سنت‌های نیرومندی شد که حیات مادی و معنوی مردمان را پاسداری می‌کرد. این سنت‌ها بیشتر برای نسل‌های بعد به جا گذاشته می‌شد که پاسدار حریم ارزش‌ها و باورهای قومی و قبیله‌ای خویش بودند و با یادآوری دلاوری‌ها و پهلوانی‌های نامدارانشان، این ارزش‌ها را منتقل می‌کردند تا گسستی میان افراد با پیشینیان ایشان حاصل نشود.

آنچه ذهنیت توده مردم از رویدادها را در مکان بی‌زمان شکل داده است، اساطیری هستند که در پیوندی عمیق با نوع نگاه انسان با محیط پیرامونش پدیدار شده‌اند. آنچه این ذهنیت به نام تاریخ ایجاد می‌کند، همان حدود اسطوره و افسانه است و نه واقعیت؛ و چون در دوره‌ای شکل می‌گیرند که نشانی از کتابت نیست، سینه‌به‌سینه در طول نسل‌ها منتقل می‌شوند و هرچه مبالغه در آن بیشتر شود، مطلوبیت بیشتری برای مردم پیدا می‌کنند (رضوی، ۱۳۸۳: ۳۴-۳۵). در واقع، این اساطیر در بردارنده خیال و واقعیت هستند؛ واقعیت‌هایی که در زیر لایه‌های خیالات، نهفته مانده‌اند و ذهن جست‌وجوگر امروزی می‌تواند معنا و مفهوم آن‌ها را دریابد. رویدادها و شخصیت‌هایی که از آنان در *اوستا* سخن رفته است، واقعیت‌هایی بوده‌اند که در طول نسل‌ها به دور آن‌ها هاله‌ای از گرافه‌گویی‌ها و داستان‌ها تنیده شده است و به صورت امروزی درآمده‌اند. این ابتدایی‌ترین درک از مفهوم واقعیت بوده که از طریق سنت‌گرایان حفظ و نقل می‌شده است. با این تعریف از واقعیت، می‌توان پنداشت همه اقوامی که از حافظه جمعی نسبت به پیشینیان برخوردار بوده‌اند،

صاحب تاریخ بوده‌اند. ولی این معنای نخستین از تاریخ است؛ معنایی که اقوام و ملت‌ها در سرآغاز حیات اجتماعی خود آن را درک می‌کردند.

### ۳. سنت ثبت وقایع در ادوار پشاهخامشی

پس از گسترش حیات مدنی و ظهور ملت‌ها در صحنه تحولات جهانی، این معنا متفاوت می‌شود و توجه به رویدادها و ثبت آنان لازمه حیات سیاسی و اجتماعی یک قوم می‌گردد؛ زیرا بدون ثبت رویدادها، اصولاً مواجهه با آن‌ها امکان‌پذیر نیست؛ از این‌روست که نوشتن و سواد حاصل زندگی مدنی انسان است؛ به همین دلیل تاریخ‌نگاری از زمانی آغاز می‌شود که تاریخ آغاز می‌شود. البته، تاریخ نه به معنای صرف گذشته، بلکه اگر ملتی در موقعیتی قرار گرفت که خود را در دنیا به نمایش گذاشت و حوادثی به وجود آورد که آن حوادث نه تنها در داخل خود ملت، بلکه در همسایگان و در جهان مؤثر واقع شد، تاریخ‌نگاری - تقریباً - از همین موقع در میان آن ملت آغاز می‌شود. البته، ممکن است مانند هر چیز دیگری که در طبیعت هست، استثناهایی هم وجود داشته باشد؛ اما به‌طور کلی این قاعده درست است (همان، ۳۵).

دولت‌ها و به‌ویژه سرزمین‌هایی که روابط گسترده‌ای با جوامع همسایه خود دارند، مجبورند برای ادامه حیات سیاسی خود دست به ثبت رویدادها بزنند. اولین تحول بزرگ در فلات ایران، ظهور دولت مقتدر ماد در غرب ایران بود که توانست امپراتوری کهنسال آشور را با همکاری و اتحاد بابلی‌ها از پای درآورد و نسبت به همسایگان خود جایگاه قدرتمندی را طلب کند. این اولین حضور ایرانیان در صحنه جهانی در مقابل رقبای خود بود که تأثیری شگرف بر موازنه قدرت در منطقه غرب آسیا و آسیای صغیر داشت. البته، باید در نظر داشت که اقوام و تمدن‌های قدرتمندی مانند کاسی‌ها، گوتی‌ها، لولوبی‌ها و ایلامی‌ها پیش از مادها در ایران حضور داشتند که به‌علت قلت منابع مادی و مکتوب نمی‌توان به درستی در مورد آن‌ها اظهار نظر کرد؛ ولی گزارش‌هایی که از ملل دیگر درباره این اقوام و دولت‌هایشان وجود دارد، نشان‌دهنده ظهور اقوام نیرومندی در فلات ایران است (گرشویچ، ۱۳۸۷: ۹۴). اسناد مکتوبی که حکایت از متن تاریخی درباره آنان باشد، بسیار

اندک هستند. دربارهٔ دولت ماد هم آنچه وجود دارد، گزارش‌هایی است که منابع مکتوب سایر اقوام برجای گذاشته‌اند. باین‌حال، نمی‌توان پذیرفت که با نقش تأثیرگذاری که این دولت در تحولات خاورمیانه باستان داشت، این مطالب ثبت نشده باشند؛ زیرا روایاتی که کتسیاس<sup>۱</sup>، پزشک یونانی داریوش دوم (۴۲۵-۴۰۴ ق.م) و اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۵۹ ق.م)، از بایگانی‌های سلطنتی ارائه کرده است، با دیگر مورخان آن دوره یکسان نیست و سلسلهٔ پادشاهان ماد را متفاوت از دیگر منابع ذکر می‌کند (دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۲۴-۲۵). احتمالاً اطلاعات کتسیاس از تاریخ ماد، حاصل روایت‌های مادی است که در کتابخانه‌های سلطنتی هخامنشیان وجود داشته است. این امکان وجود دارد که نسخه‌برداران هخامنشی برای ثبت تاریخ پادشاهان ماد از اسناد دربار ماد استفاده کرده باشند (دیودور سیسیلی، ۱۳۸۴، کتاب دوم، بندهای ۳۲-۳۴، صص ۱۴۷-۱۵۱؛ دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۱۸)؛ به‌خصوص که تورات (کتاب استر، باب ۱۰) از وجود کتابی با عنوان *تاریخ پادشاهان ماد و پارس* در دربار هخامنشی روایت می‌کند. این با روایت هرودوت (۱۳۹۳، کتاب اول- کلیو، بندهای ۱-۵) که از آگاهی داشتن ایرانیان از برخی علل اختلافات ملل آسیایی سخن می‌گوید، هماهنگی دارد. همچنین، براساس کتیبهٔ داریوش در بیستون، ما می‌دانیم که یکی از شورشیان سال‌های نخست فرمانروایی وی فردی به نام «فرورتیش» بوده است که در میان مادها دست به شورش می‌زند. وی ادعا می‌کرده که از نسل «هوخشتر»، پادشاه ماد، بوده است (شارپ، ۱۳۸۲: DB، ستون ۲، بند ۵). این موضوع نشان می‌دهد که مسلماً دربار هخامنشی اطلاعات موثقی از پادشاهان ماد در اختیار داشته است. البته، این می‌تواند ناشی از اطلاعات شفاهی دربارهٔ قهرمانان و شخصیت‌های برجستهٔ قومی باشد؛ باین‌حال، تأثیری که تاریخ و سرگذشت این شخصیت‌ها بر مشروعیت‌بخشی به برخی جنبش‌ها و قیام‌ها داشته است، رهبران آن‌ها را متقاعد می‌کرد که از روایت‌های تاریخی به بهترین نحو استفاده کنند. می‌توان حدس زد آن بخشی از تاریخ ماد که دربارهٔ نقش این دولت در تغییر چهرهٔ سیاسی خاور نزدیک بوده، به‌عنوان افتخارات این قوم ثبت شده است و کاتبان هخامنشی از این منابع که در هگمتانه وجود داشته‌اند و روایت‌های توراتی - که در ادامهٔ

---

1. Ctesias



مقاله خواهیم دید- وجود این بایگانی‌ها را تأیید می‌کنند، استفاده کرده‌اند. دیاکونوف (۱۳۸۳: ۲۵) معتقد است که کتسیاس به زبان‌های شرقی آشنا نبوده، خطوط شرقی را نمی‌دانسته و در نتیجه قادر به خواندن سالنامه‌های سلطنتی نبوده است. وی بر این باور است که کتسیاس نوشته‌هایش را از منابع شفاهی که آمیخته به افسانه و داستان‌پردازی بوده، اخذ کرده است. با وجود این، تعدادی از اسامی پادشاهان ماد که کتسیاس از آن‌ها نام برده و شاید دور از واقعیت محسوب می‌شده، در الواح گلی مشاهده شده است (علی‌یف، ۱۳۸۸: ۳۳). نزدیکی مادها به اورارتویی‌ها هم می‌توانست تقلید از الگوهای وقایع‌نگاری کتیبه‌ای را برای آن‌ها در پی داشته باشد. برخی از توصیفات هم که مورخان یونانی از کاخ‌های دیاکو، پادشاه ماد، می‌کنند، بی‌شبهت با کاخ‌های اساطیری در افسانه‌های ایرانی نیست. احتمالاً برخی از این ویژگی‌ها در حافظه تاریخی ایرانیان به صورت افسانه بازتاب یافته بود (آموزگار، ۱۳۹۰ الف: ۱۹۱). البته، این موارد در حد حدس و گمان است و تا یافتن اسناد و مدارکی قابل اطمینان در این باره، نمی‌توان قطعیت آن را پذیرفت.

#### ۴. تاریخ‌نگاری و مفهوم تاریخ در دوران هخامنشی

با برآمدن هخامنشیان مفهوم تازه‌ای از گذشته شکل گرفت که در ادوار قبلی و بعدی هیچ‌گاه تا آن حد به بیان درنیامد (Cameron, 1955: 102). نخستین اسناد به دست آمده از ثبت تاریخی رویدادها، متعلق به عصر هخامنشی است. سندی که نمودار ثبت رویدادهای تاریخی از سوی فرمانروایی ایرانی است، منشور کوروش بزرگ، بنیان‌گذار شاهنشاهی هخامنشی، است که به زبان بابلی و به دست کاهنان بابلی نوشته شده است. این متن چگونگی فتح بابل و اقدامات کوروش را در بابل شرح می‌دهد. در این نوشته، کوروش از برگزیدگی‌اش از سوی خدایان می‌گوید و اقداماتش را توصیف می‌کند (ارفعی، ۱۳۸۹: ۴۵؛ رزمجو، ۱۳۸۹: ۵۷-۵۸)؛ متنی توصیفی که گوینده آن همان انجام‌دهنده آن کارها و قضاوت‌گر درباره آن‌هاست. از نگاه کوروش این رویدادها ارزش ثبت شدن را داشت؛ زیرا وی مایل بود تمام مردم از اقدامات او آگاه شوند (درباره ماهیت تاریخ‌نگارانه منشور کوروش نک. قدرت دیزجی، ۱۳۹۱: ۷۵-۱۰۲). سنت ثبت وقایع بر گل‌نوشته‌ها از

دوران‌های پیش از شاهنشاهی هخامنشی در میانرودان رواج داشته است و بی‌شک کوروش به تقلید از سنت بابلی دستور نوشتن این گل‌نوشته را داده است. اما لحن این نوشته با نمونه‌های پیشین میانرودانی خود متفاوت است. درحالی‌که نوشته‌های میانرودانی و به‌ویژه پادشاهان آشوری، از نابودی قوم مغلوب به‌عنوان دستاورد بزرگ یک فاتح سخن می‌گویند، روح حاکم بر منشور کوروش فضایی دوستانه و آشتی‌جویانه را تداعی می‌کند.<sup>۱</sup> درواقع، کوروش برای دستیابی به موقعیتی هم‌تراز آشور و بابل که در عمل هم لازم بود، همان گزینه زورگویی و ویرانی را درپیش نگرفت. تاریخ‌گواهی می‌دهد که پارسیان کوروش راهی دیگر را درپیش گرفتند. روشی که آنان درپیش گرفتند به مفهوم تازه‌ای در تاریخ‌نگاری انجامید. به بیان ساده، آنان عدالت‌گستری خود را که رنگ تبلیغاتی و تقریباً دیندارانه داشت، در برابر ظلم و بیداد اسلاف و مخالفان خود به کار گرفتند. پیام آن‌ها اگرچه برای نسل هم‌عصرشان بود، به تدریج در نظر نسل‌های بعدی خوشایند و متقاعدکننده ظاهر شد (Cameron, 1955: 106). همچنین، پیوندی که در این منشور، کوروش میان خود و خدایان برقرار می‌کند، از جنبه تاریخ‌نگاری جالب‌توجه است. وی پیروزی‌اش را محصول عنایت خدایان می‌داند؛ به‌طوری‌که تمام اعمال کوروش تحت اراده ایزد انجام شده است. اوست که کوروش را انتخاب می‌کند و پادشاهی در جهان را به وی اعطا می‌کند. اوست که تمام پیروزی‌های کوروش را نصیبش می‌کند و تمام اقوام را به فرمانبرداری از او وامی‌دارد و همچنین، اوست که کوروش را برمی‌انگیزاند تا فاتحانه وارد بابل شود. کوروش می‌گوید:

مردوک در میان همه سرزمین‌ها به جست‌وجو و آزمودن پرداخت؛ به جست‌ن شاهی، (آن‌گونه که) خواسته‌ی (مردوک) باشد. او (مردوک) دستان کوروش، شاه‌انسان، را (برای یاری‌اش) به‌دست گرفت. (آنگاه) او (مردوک) کوروش، پادشاه‌انسان، را به نام بخواند (برای آشکار کردن دعوت وی) و او را به نام بخواند (از بهر) پادشاهی بر همه جهان. او (مردوک) سرزمین‌گوتیان و تمامی سپاهیان مند (مادها) را به فرمانبرداری از او (کوروش) واداشت. او (مردوک)

۱. برای نمونه قس. متن کتیبه آشوربانی‌پال که به شرح تسلط او بر ایلام و شهر شوش می‌پردازد. همچنین، نک. مجیدزاده. «تاریخ سیاسی». تاریخ و تمدن بین‌النهرین. ج ۱. ص ۲۳۶.

(واداشت تا) مردم، سیاه‌سران<sup>۱</sup>، به‌دست کوروش شکست داده شوند. (درحالی‌که) او (کوروش) با راستی و داد، پیوسته آنان را شبانی می‌کرد. مردوک، خدای بزرگ، نگاهبان مردم خویش، با شادی به کردارهای نیک و دل (پراز) داد او (کوروش) می‌نگریست. (پس) او را فرمود که به‌سوی شهر وی، بابل، پیش رود. (مردوک) او (کوروش) را برانگیخت تا راه بابل را درسپرد (و خود) همانند دوست و همراهی در کنار وی همواره گام برداشت (ارفعی، ۱۳۸۹، بندهای ۱۲-۱۵).

این اعتقاد به وجود اراده‌ای فراتر از اراده انسان در تاریخ را برای رقم زدن رویدادها از نگاه کوروش آشکار می‌کند. کوروش تنها وسیله‌ای است در دست خدایان تا توسط او گناهکاران را به مجازات برسانند و شادی و داد را به مردم ارزانی کنند. پیروزی فقط با عنایت و دستگیری خدایان میسر است و فقط با اراده انسان‌ها محقق نمی‌شود. بدین‌سان، از نگاه کوروش، تاریخ محصول اراده خدایان است. خدایان هرگونه که بخواهند، می‌توانند تاریخ را شکل دهند و مسیر آن را مشخص کنند. قدرت پادشاهی از جانب خداست و پادشاه فقط در برابر خداوند مسئول است؛ اما خداوند مسئولیت تکالیف بزرگ را برعهده پادشاه می‌گذارد که باید در هر کلام و هر اقدامی از قوانین الهی فرمانبرداری کند. اگر نبینید موردخشم خدای بزرگ مردوک قرار می‌گیرد، به این علت است که او پرستش مردوک را بی‌ارزش کرده و آیین‌های وی را پاس نداشته است؛ از این‌رو، دست خداوند از آستین کوروش بیرون آمده و وی را گرفتار ساخته است. او تاریخ را به‌مثابه امری مقدس نگاه می‌کند؛ زیرا خدا خودش را در تاریخ نشان می‌دهد. آنچه به‌عنوان وقایع و رویدادها به‌وجود می‌آید، درحقیقت مشیت و قصد خداوند است. خدا هر لحظه به بقای این جهان کمک می‌کند و اهدافش را در این جهان عملی می‌سازد. ولی نکته جالب اینجاست که آن کسی که پیروزی را به کوروش ارزانی می‌کند و او را بر دشمنانش برتری می‌دهد، خدای خود کوروش نیست، بلکه خدای دشمن کوروش است. از کتیبه‌های پادشاهان میان‌رودان

۱. استعاره‌ای شاعرانه از مردم به‌سبب آفریده شدن از جانب خدایان و شبانی از جانب شاه (نک. ارفعی، ۱۳۸۹: ۵۴).

برمی‌آید که زمانی که ایشان بر اقوام و ملل دیگری غلبه می‌کردند، این را نشانه‌ای از تأیید خدایانشان می‌دانستند؛ به‌ویژه با مغلوب کردن قوم مخالف، خدایان آن‌ها را نیز به یغما می‌بردند و نابود می‌کردند. کوروش با این عمل خود می‌خواهد به خواننده این متن بفهماند که وی به‌عنوان فاتح این قوم به شهر بابل وارد نشده است، بلکه او به‌عنوان نجات‌دهنده قوم مغلوب شناسانده می‌شود که به‌دنبال مشروعیت حاکمیت خود نزد اقوام مغلوب بوده است. همراهی کوروش با سنت‌های بابلی و پاس‌داشت مقام خدای مردوک، به‌عنوان خدای بزرگ خود و قوم بابلی، شاید حاکی از حساسیت وی نسبت به واکنش عموم باشد. این نوشته به غیر از اینکه یک متن تاریخی است، یک اعلامیه تبلیغاتی نیز هست؛ زیرا وی به‌دنبال تثبیت حاکمیت خود بر مناطق مفتوحه است. از این‌رو، با نشان دادن خود به‌عنوان پاسدار ارزش‌های فرهنگی و مذهبی هر قوم، باید جلوی شورش‌های احتمالی و خطرات ناشی از آن را بگیرد.<sup>۱</sup>

این تنها سندی است که از بنیان‌گذار شاهنشاهی هخامنشی، به‌عنوان سندی تاریخی، برجای مانده و به زبانی غیر از پارسی باستان نوشته شده است. اولین سند تاریخی که به زبان پارسی باستان نوشته شده است، کتیبه بیستون است که به دستور داریوش اول هخامنشی (۵۲۲-۴۸۶ ق.م) تحریر شده است و حاکی از نحوه به سلطنت رسیدن او و شرح پیروزی‌ها و فتوحاتش در سال‌های اولیه سلطنت وی است. این متن مهم‌ترین منبع اطلاعاتی ما از رویدادهای اوایل حکومت داریوش است که به زبان خود او و به خط میخی پارسی باستان بر کوه کنده شده است. از داریوش کتیبه‌های دیگری در شوش، تخت‌جمشید و دیگر نقاط نیز یافت شده است که الگویی برای پادشاهان بعد از وی به‌شمار می‌رفت. این نوع ثبت رویدادها به مجموعه‌ای از اسناد و مدارکی تبدیل شد که به شکل «وقایع‌نامه سلطنتی» درآمد که روایت‌هایی از اعمال پادشاهان بود و از سوی دبیران درباری ضبط و ثبت می‌شد. درواقع، داریوش که فنون لازم را در این کارها از بزرگان قدیم و سلف خویش به‌خوبی فرا گرفته بود، می‌دانست که چگونه با نمایشی انگیزشی و تأثیرگذارانه،

۱. در این زمینه ر.ک. قریب، بدرالزمان (۱۳۸۶). خط میخی فارسی باستان: اقتباس یا ابتکار، میراثی از کوروش یا داریوش. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

دست به بنای یادبودهای تاریخی بزنند. او می دانست که چگونه فرمول‌های نسبی را بنگارد و چگونه اسناد خویش را در قالب کهن بریزد و به شکل زیر تدوین کند:

الف. مقدمه، شامل تبارشناسی و توسل به خدا یا خدایان

ب. شرح واقعی پیروزی‌ها و کردارها

پ. نتیجه‌گیری متضمن ستایش جان‌شینانی که یادبودها را حفظ کنند و لعن فرستادن به

آنانی که در آینده به آن‌ها ضربه وارد کنند (Cameron, 1955: 108).

ثبت این رویدادها لازمه حاکمیت سیاسی پادشاهان هخامنشی بود. گستره شاهنشاهی آنان بدون ثبت کارها و فعالیت‌های صورت گرفته، امکان بقا نداشت. درضمن، آنان نیاز داشتند تا از این طریق مشروعیت حاکمیت خود را به گوش جهانیان برسانند؛ زیرا هدف در این نوشته‌ها بیشتر ضمانت بقای یک دولت جهانی بوده است. این سند از آن رو نوشته شد تا مردم بدانند که شاه بزرگ به چه پیروزی‌های بزرگی دست یافته است؛ به همین دلیل رونوشت‌هایی از آن برای تمامی خسترپاویون‌نشین‌ها فرستاده شد. در پادگان نظامی «الفانتین» نیل و همچنین در بابل، نسخه‌هایی از آن به دست آمده است (نک. کخ، ۱۳۸۰: ۲۵).

خود داریوش در کتیبه‌اش می گوید:

اکنون آنچه به وسیله من کرده شد، تو را باور آید. همچنین، به مردم بسیار! پنهان مدار! اگر این گزارش را پنهان مداری، به مردم بگویی، اهورامزدا دوست تو باد و دودمان تو بسیار و زندگی‌ات دراز باد! اگر این گزارش را پنهان بداری، به مردم نگویی، اهورامزدا دشمن تو باشد و تو را دودمان نباشد (شارپ، ۱۳۸۲: DB، ستون ۴، بند ۱۰-۱۱).

یا در جای دیگر از انتشار آن در میان قلمروی خود سخن می گوید:

به خواست اهورامزدا این نوشته من است که من کردم. به علاوه به زبان آریایی بود؛ هم روی لوح و هم روی چرم تصنیف شد. به علاوه پیکر خود را بساختم؛ به علاوه نسب‌نامه ترتیب دادم. پیش من، هم نوشته، هم خوانده شد. پس از آن، من این نوشته را همه‌جا در میان کشورها فرستادم. مردم همکاری کردند (همان، DB، ستون ۴، بند ۱۹-۲۰).

آنچه برای داریوش اهمیت دارد، حفظ و نگهداری کتیبه بیستون برای آیندگان است. ایجاد این کتیبه در ارتفاع بالای کوه بیستون، بی‌شک حاکی از حساسیت داریوش در ماندن این کتیبه برای آیندگان است. او تلاش زیادی می‌کند تا آیندگان نیز از کارهای انجام‌شده به‌دست او آگاه شوند. او خود می‌گوید: «تو که از این پس این نوشته را که من نوشتم و یا این پیکره‌ها را که ببینی، مبادا آن‌ها را تباہ سازی. تا هنگامی که توانا هستی، آن‌ها را در همان حالت نگاه دار» (همان، DB، ستون ۴، بند ۱۵).

سبک نوشتاری او حکایت از اصرار بر ماندن و نوشتن واقعیت دارد؛ چنان‌که عبدالحسین زرین‌کوب می‌گوید:

او نه فقط مکرر با نفرت و کراهت از دروغ و مبالغه که شیوه معمول کتیبه‌نگاران آشور و بابل بود، سخن می‌گوید، بلکه در ذکر شورش‌های مخالفان و وصف توسعه آشوب‌های ولایات هم به‌هیچ‌وجه حقیقت را کتمان نمی‌کند. سهل است حق کسانی را که در نیل به پیروزی به او کمک کرده‌اند، نیز ضایع نمی‌گذارد. دشواری‌های خود را بدون پرده‌پوشی یا کوچک‌شماری برمی‌شمارد و تمام جزئیات رویدادها را با ذکر محل هر واقعه و تاریخ و ماه و روز وقوع آن به‌دقت گزارش می‌دهد؛ بدون ذکر سال وقوع. همین لحن حقیقت‌جویی که به کلی با آنچه نزد پادشاهان آشور و بابل بود، تفاوت دارد، در سایر کتیبه‌های داریوش نیز هست (۱۳۸۱: ۶۲-۶۳).

ظاهراً ایرانیان بر واقعی بیان داشتن رویدادهای تاریخی تأکید می‌کرده‌اند. هرودوت (۱۳۹۳: کتاب نخست - کلیو، بند ۳۶، ص ۱۰۰؛ بند ۹۵، ص ۸۱) به غیر از روایتی که در آن از اهمیت «راستگویی» نزد ایرانیان سخن می‌گوید، در جایی بیان می‌دارد که در روایتش از پارسیانی پیروی کرده است که بازگفتن حقیقت را بر بزرگ‌داشت کوروش ترجیح داده‌اند. آنچه شایان توجه است، این است که از نگاه داریوش متنی که می‌باید برای آیندگان به یادگار گذاشته شود، می‌بایست حقیقت رویدادها را همان‌گونه که بوده است،

بیان کند.<sup>۱</sup> چنین نگاهی از منشور کوروش نیز برداشت می‌شود.<sup>۲</sup> از این‌رو، برخی داریوش را نخستین مورخ ایرانی تاریخ می‌دانند؛ زیرا در کتیبه‌اش به نشانه‌هایی از روش علمی از نظم، طبقه‌بندی رویدادها با قید تاریخ (روز و ماه)، و ایجاز و استنتاج اشاره دارد (کیانی، ۱۳۸۱: ۴۰-۴۱). این موضوع نشان می‌دهد که برای داریوش ثبت رویدادهای بزرگ مهم بوده است و به همین گونه برای دیگر پادشاهان نیز می‌بایست مهم بوده باشد. اگر امروز ما سند محکمی دال بر تاریخ‌نویسی در ایران عهد هخامنشی در دست نداریم، دلیلی نیست بر اینکه در این دوره تاریخ‌نویسی وجود نداشته است. ما اکنون می‌دانیم که بدون شک ذهنیت ثبت رویدادها وجود داشته و اگر اثری بزرگ در این خصوص یافت نشده است، باید دلایلش را بیشتر در عوامل دیگر جست‌وجو کرد.

در کتیبه بیستون، داریوش از برگزیدگی‌اش از طرف اهورامزدا سخن می‌گوید و رویدادها را در قالب نظام فکری خود معنا می‌کند. باور وی به دوگانگی «آرته» و «دروگ» در تفسیر رویدادها از سوی او جالب توجه است.<sup>۳</sup> به باور او، تاریخ عرصه‌ی منازعه‌ی دو نیروی خیر و شر است و از آنجا که خدای او اراده‌اش بر خیر معطوف است، پس پادشاه نیز باید طبق الگوی الهی جانب خیر را بگیرد و با دروگ مبارزه کند. از سوی دیگر، پیوندی که میان مفهوم دروگ و شورش برقرار می‌کند، مهم است. از آنجا که خدای وی در مقابل دروگ است و دروگ خود را در قالب شورش‌گری و ناامنی نشان داده است، پس

۱. تحلیل‌های اثر ویسپوفر از کتیبه بیستون، داده‌هایی کاملاً متفاوت را در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد. در این باره ر.ک.

Wiesehofer, j. (1978). *Der Aufstand Gaumatas und die Anfänge Darios I.* Habelts Dissertationsdrucke: Reihe Alte Geschichte 13. Bonn.

۲. اخیراً برخی مورخان انتقادات فراوانی به صحت گفته‌های داریوش در کتیبه بیستون وارد دانسته‌اند و گفته‌های او را فاقد حقیقت تاریخی، به‌ویژه در مورد شخصیت گئوماته و ادعای پادشاهی وی، و همچنین رویدادهای پیش و پس از لشکرکشی کمبوجیه به مصر، انگاشته‌اند. باینکه کتیبه بیستون نوعی بیانیه سیاسی است و در این نوع بیانیه‌ها احتمال هر نوع دستکاری حقایق تاریخی می‌رود، مطالبی در آن آمده است که برخی ادعاهای داریوش را قابل دفاع می‌نمایاند (برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی قیام گئومات و نظرات راجع به آن نک. ویسپوفر، ۱۳۸۹: ۴۳-۱۱۶؛ کورت، ۱۳۸۹: ۵۲-۵۸؛ بریان، ۱۳۸۷: ۱۵۱-۲۱۱؛ داندامایف، ۱۳۸۶: ۱۵۹-۳۰۵؛ همان، ۱۳۹۰: ۸۹-۱۰۲).

۳. البته، در کتیبه‌های داریوش اشاره‌ای به مفهوم «آرته» نشده است. این مفهوم نخستین بار در کتیبه خشیارشا در تخت جمشید (Xph) ذکر می‌شود؛ باوجوداین، می‌توان باور داشت که داریوش نیز با این مفهوم آشنایی کامل داشته است.

خداوند مظهر نظم و امنیت است و پادشاه می‌باید به تقلید از وی به دنبال تحقق نظم و امنیت در سرتاسر قلمرواش باشد. پادشاه نمونه‌ی زمینی خداوند بر روی زمین شمرده می‌شود و اراده‌ی خداوند از طریق پادشاه نمایانده می‌شود. از این رو، اعمال پادشاه در تاریخ، درحقیقت تجلی خواست خداوند است و به همین علت ارزش ثبت و نگهداری دارد. اگر قرار است تاریخی نوشته شود، این تاریخ باید عملکردهای پادشاه، به‌عنوان مظهر اراده‌ی خداوند، بر جهان انسانی باشد. دیگر امور زمانی معنا و ارزش پیدا می‌کنند که با این خواست پیوند برقرار کرده باشند. این قداست جایگاه پادشاه نه تنها ارتباطی عمیق با تفکر زردشتی داشت، بلکه جغرافیای ایران و گستردگی آن، لزوم آن را ایجاد کرده بود. به همین علت در دوره‌ی اسلامی با از میان رفتن دین زردشتی، قداست و جایگاه پادشاه نیز هیچ‌گاه نمونه‌ی باستانی خود را احیا نکرد؛ حتی مفهومی مانند «سلطان» نیز نتوانست مشروعیتی را که پادشاه در ایران باستان داشت، به‌دست آورد. این کتیبه به‌قصد شناساندن سیر تاریخی انسان از طریق پژوهش در اسناد و مدارک نوشته نشده است، بلکه نوعی بیانیه‌ی حکومتی است که یک‌طرفه از زبان فردی تحریر شده است که باوری نیرومند با آنچه فراتر از اراده‌ی انسانی است، دارد. کالینگوود (۱۳۸۵: ۲۴) این نوع تاریخ را «تاریخ یزدان‌سالار» می‌نامد؛ تاریخی که در آن کلمه‌ی «تاریخ»، عین تاریخ، یعنی تاریخ علمی، معنی نمی‌دهد، بلکه بیان واقعیات معلوم است برای اطلاع اشخاصی که آن‌ها را نمی‌دانند؛ اما به‌عنوان پرستندگان خدای موردبخت باید کردارهایی را که به‌وسیله‌ی آن‌ها خودش را ظاهر کرده است، بشناسند. تاریخ یزدان‌سالار باینکه در آغاز تاریخ افعال آدمی نیست، اما به آن مربوط است؛ به این معنا که شخصیت‌های مینوی داستان، حکام فوق بشری جوامع انسانی هستند و بنابراین افعالشان افعالی است که بخشی نسبت به آن جوامع و بخشی از طریق آن‌ها انجام گرفته است. در تاریخ یزدان‌سالار، بشر عامل افعال به‌ثبت رسیده نیست، بلکه تاحدی ابزار و تاحدی گرفتار آن‌هاست. به‌علاوه، تصور این است که این افعال به‌مناسبت آنکه در ایامی در گذشته روی می‌دهند، مکان‌های معینی در یک سلسله‌ی زمانی دارند.

باینکه نقش انسانی در رویدادهای انجام‌شده کتیبه‌ی بیستون، نسبت به کتیبه‌های پادشاهان میانرودان برجسته‌تر است، بازهم حضور اراده‌های فرانسایی را در سیر رویدادها می‌توان



دید. در واقع، داریوش تاریخ و تاریخ‌نویسی را این‌گونه درک می‌کند. اگر رویدادهای تاریخی ارزش ثبت شدن دارند، از آن‌روست که بازتاب معنایی هستند که در قالب تعبیر داریوش از فلسفه آفرینش قرار می‌گیرند. این مرحله‌ای جدید از درک تاریخ به دور از خیال‌پردازی‌های افسارگسیخته و تاریخ‌ستیزانه است؛ زیرا با مبانی نظری قدرت و سیاستی پیوند یافته است که الزاماً حیات مادی انسانی را موردنکوهش قرار نمی‌دهد و واقع‌گرایانه‌تر دیدن رویدادهای تاریخی لازمه آن است.

عقل‌گرایی و واقع‌گرایی انسانی مدنی و شهری به مراتب از گونه بدوی آن رشدیافته‌تر است؛ چون در پیوند با اداره کردن مدینه قرار گرفته است. از این‌رو نیاز بود برای ثبت رویدادها، نظام اداری گسترده‌ای برقرار شود. این را در دفتر اسناد رسمی دولتی می‌توان مشاهده کرد. به‌غیر از کتیبه‌های سنگی، دفاتر شاهی نیز وجود داشته است که وقایع را در آن‌ها ثبت می‌کرده‌اند. روایت‌های زیادی از وجود این دفاتر در دربار پادشاهان ایران حکایت دارد. در تورات بارها به این دفاتر شاهی و کتابخانه‌های سلطنتی اشاره شده است. در کتاب عزرائیل اشاره می‌کند که عده‌ای از دشمنان بنی‌اسرائیل با ساخت دیوار و معبد اورشلیم که به دستور کوروش در حال ساخت بود، مخالفت می‌کنند و نامه‌ای به اردشیر اول، پادشاه هخامنشی، می‌نویسند و او را از خطرات ساختن دیوار آگاه می‌کنند و می‌گویند: «استدعا داریم دستور فرمایید در این مورد کتاب تاریخ نیاکانتان را بررسی نمایید تا معلوم گردد که در قرون گذشته در این شهر چه شورش‌هایی برپا گشته است» (باب ۴).

این کتاب تاریخ نیاکان احتمالاً مجموعه‌ای پیوسته از رویدادهای ثبت‌شده دوران پادشاهی‌های گذشته بوده است. در کتاب استر تورات نیز آمده است: «قدرت و عظمت کارهای خشایارشا و نیز شرح کامل به قدرت رسیدن مردخای و مقامی که به او بخشید، در کتاب تاریخ پادشاهان ماد و پارس نوشته شده است» (باب ۱۰).

کتاب تاریخ پادشاهان ماد و پارس به احتمال زیاد کتابی تنظیم‌یافته براساس مدارک و شواهد کتبی و شفاهی از تاریخ پادشاهان مادی و سلسله پادشاهان شهر انشان و پس از آن شاهنشاهی هخامنشی تا زمان وقوع رویداد بوده است که وقایع کوچک و بزرگ را در آن

ثبت می‌کرده‌اند. در بندی دیگر از کتاب استر آمده است، زمانی که توطئه‌ای در دربار خشایارشا علیه پادشاه کشف می‌شود، استر، همسر یهودی او، وی را باخبر می‌کند: «به دستور پادشاه این موضوع مورد بررسی قرار گرفت و پس از اینکه ثابت شد که حقیقت دارد، پادشاه آن دو را به دار آویخت. به دستور خشایارشا این واقعه در کتاب تاریخ پادشاهان ثبت گردید» (باب ۲).

آن‌چنان‌که این بند به روشنی بیان می‌کند، توطئه‌های درباری نیز در این کتاب ثبت می‌شده است. بی‌شک نوع نوشتار این کتاب حاکی از مجموعه‌ای پیوسته از رویدادهای تاریخی بوده که ماهیت یک کتاب تاریخی را تشکیل می‌داده است و با سبک اسناد اداری و مدارک دولتی که شکل یک کتاب تاریخ را نداشته، و نامه‌ها، هزینه‌ها و درآمدهای دولت را ثبت می‌کرده، متفاوت بوده است. برای مثال، باب ششم از همین کتاب استر اشاره دارد که خشایارشا زمانی که شب خوابش نمی‌برد، دستور می‌داد آن کتاب تاریخ پادشاهان را برایش بیاورند و وقایع سلطنت او را برایش بخوانند. این موضوع سلسله‌وار بودن و ماهیت تاریخ‌نگارانه و نوشتار داستان‌گونه آن را در ثبت رویدادها نشان می‌دهد. تفاوت میان این دو را بندی دیگر از تورات مشخص می‌کند. در باب‌های پنجم و ششم از کتاب عزرا می‌گوید که سال دوم از سلطنت داریوش دوم، زمانی که یهودیان ساخت معبد اورشلیم را که با دستور اردشیر اول جلوی آن گرفته شده بود، دوباره آغاز کردند، برخی از فرمانداران غرب رود فرات در نامه‌ای به پادشاه از او می‌خواهند که «اگر پادشاه صلاح می‌دانند، امر فرمایند تا در کتابخانه سلطنتی بابل تحقیق کنند و ببینند که آیا به درستی کوروش پادشاه چنین فرمانی داده است یا نه» (باب ۵ و ۶).

آنگاه داریوش فرمان می‌دهد که در کتابخانه بابل که اسناد در آنجا نگهداری می‌شد، به تحقیق پردازند. سرانجام در کاخ هگمتانه که در سرزمین ماد بوده است، طوماری پیدا می‌کنند که حاکی از فرمان کوروش برای ساخت معبد بوده است. تفاوتی که میان اسناد اداری دولتی و کتاب تاریخ پادشاهان وجود دارد، در اینجاست که این کتاب اثری مشخص و معین برای هدفی خاص بوده است؛ در حالی که اسناد دولتی الزاماً مورد رجوع هرروزه قرار نداشته و در بایگانی‌های سلطنتی حفظ می‌شده است. کنسیاس، پزشک

یونانی، هم که هفده سال (۴۱۵-۳۹۸ پ.م) در دربار ایران بوده و کتابی نیز با عنوان پرسیکا در این باره تألیف کرده است، از جایی با عنوان «بازیلیکای دیفترای» نام می‌برد که مرکز حفظ و حراست اسناد دولتی و رسمی بوده است<sup>۱</sup> (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۳۵). پلوتارک (۳۲۳: ۱۳۸۷) که در سده اول میلادی می‌زیسته، در شرح زندگی تمیستوکل - فرمانده قوای دریایی آتن در نبرد سالامیس - جایی که نبرد دریایی ایرانیان و یونانیان را شرح داده است، می‌نویسد که خشیارشا بر تختی از زر نشسته بود و از عده‌ای دبیران خواسته بود شرح آن نبرد را ثبت کنند. دیودور سیسیلی نیز در کتابخانه تاریخی خود، زمانی که درباره مدها سخن می‌گوید، از زبان کتسیاس می‌نویسد:

کتسیاس همچنان که خود به ما می‌گوید، با دقت دفاتر شاهی را که پارسیان در آن‌ها تاریخ خویش را براساس قانونی ثبت می‌کردند، بررسی کرد و با سود جستن از آن، اثر خود را نگاشت و همراه خود به یونان برد (۱۳۸۴)، کتاب دوم، بند ۳۲، ص ۱۴۸).

می‌توان حدس زد که در دفاتر شاهی دربار هخامنشی، نه تنها از تاریخ پادشاهان ایران، بلکه از تاریخ پادشاهان سرزمین‌ها و اقوام و ملل دیگر نیز اسنادی موجود بوده است (تورات، کتاب عزرا، باب ۴). حتی گزارشاتی که مأموران حکومتی ارائه می‌کرده‌اند، صورت مکتوب و مفصل آن در بایگانی‌های سلطنتی موجود بوده است. به موجب روایت هرودوت، داریوش یک دریاورد یونانی به نام «اسکولاتس» را مأمور کرد تا از مصب رود سند در دریا به مسافرتی تحقیقاتی برود و در سواحل آن حدود، از مکران تا عربستان، کرانه‌های دریا را مطالعه کند. گزارش این دریاورد درباره آنچه در این سفر بر وی معلوم شد، به صورت کتابی باقی ماند. از کتاب سیاست ارسطو برمی‌آید که دست کم تا زمان این فیلسوف این کتاب موجود بوده است (زرین کوب، ۱۳۹۰: ۱۵۲). مسلماً این گونه گزارش‌ها درباره ملل مختلف امپراتوری، به خط و زبان کاتبان درباری در این بایگانی‌ها نگهداری

۱. در این باره ر.ک. مقدمه مفصل و سترگ لانفان درباره زندگی و زمانه کتسیاس در:

Ctésias de Cnide (2005). *Persika et Indika*. Traduit Par D. Lenfant. Les Belles lettres. Paris.

می‌شده است تا در صورت نیاز از این اطلاعات در اداره بهتر سرزمین‌های مفتوحه استفاده شود.

واضح است که هخامنشیان برای اداره قلمروی وسیع خود، نیاز داشتند تا از دستاوردهای ملل دیگر در زمینه دستگاه دیوان‌سالاری استفاده کنند. وجود کاتبان بابلی و ایلامی و حتی مصری و یونانی می‌توانست ایشان را از سنت ثبت وقایع که در تمدن‌های پیشین وجود داشت، آگاه کند. هرودوت (۱۳۹۳)، بندهای ۱-۲، صص ۳۵-۳۶) به ما گزارش می‌دهد که ایرانیان روایتی متفاوت از ریشه‌درگیری‌های اقوام آسیایی با یونانیان ارائه می‌کرده‌اند که با روایت سایر ملل متفاوت بود. می‌توان انگاشت بخش زیادی از موضوعات و اطلاعاتی که در روایت‌های توراتی و کتاب‌های مورخان یونانی، رومی و ارمنی برجای مانده است، به صورت مفصل در دربار هخامنشی موجود بوده است. با بررسی متون تاریخی مورخان عهد باستان، می‌توان تصویری از نوع و چگونگی مطالب بخشی از این بایگانی‌ها را مشخص کرد. شباهت روایت هرودوت با متن کتیبه بیستون، خود شاهدی بر این مدعاست (علی‌یف، ۱۳۸۸: ۲۹). خود داریوش در کتیبه بیستون می‌گوید:

به خواست اهورامزدا و خودم، بسیار چیزهای دیگر که آن در این نبشته نوشته نشده است. به آن جهت نوشته نشد، مبادا آنکه از این پس این نبشته را بخواند، آنچه به وسیله من کرده شد، در دیده او بسیار آید و این او را باور نیاید، دروغ پندارد (شارپ، ۱۳۸۲: DB، ستون ۴، بند ۸).

آنچه کتیبه بیستون از رویدادهای سال نخست پادشاهی داریوش می‌گوید، فقط بخش کوچک و خلاصه‌ای از آن رویدادهاست؛ موضوعاتی که همراه با شرح کامل آن‌ها مسلماً در بایگانی‌های هخامنشی موجود بوده است (نک. ویسهوفر، ۱۳۹۰: ۲۵-۴۰). کریستن سن (۱۳۵۰: ۸۲) احتمال می‌دهد که داستان‌ها و شعرهای عامیانه عهد هخامنشی هم به گویش‌های ایران باختری و به خط آرامی موجود بوده است. احتمالاً پایه‌های شکل‌گیری یک تاریخ‌نویسی رسمی و عمومی در این دوران به وجود آمده بود؛ چنانچه استفاده از اصطلاح «قانون» برای ثبت رویدادها از سوی دیودور سیسیلی (۱۳۸۴)، کتاب دوم، بند ۳۲،

ص ۴۸)، می‌تواند ناظر بر حکمی سلطنتی و عملی اجباری بوده باشد. حداقل می‌توان ظهور مبانی اندیشه تاریخ جهانی را به این دوران منسوب دانست؛ زیرا در کتیبه‌های هخامنشی اهورامزدا خود را در قالب خدایی حامی پیشرفت و صلاح بشر می‌نماید. ظهور باور «تک‌خدایی» از سوی هخامنشیان، معنای تاریخ و تاریخ‌نگاری را نیز دگرگون کرد. تاریخ، دیگر روایت پراکنده و گسسته ملت‌های گوناگون در پهنه شاهنشاهی نبود، بلکه از وحدانیتی برخوردار شد که در پرتوی اراده الهی به سوی یک هدف متعالی در حرکت بود. این هدف همان صلح و سعادت بشری بود که به واسطه تلاش و کوششی باورمندانه به منظور تقویت عناصر حیات و آبادانی حاصل می‌شد. از این رو، تاریخ معنای عمومی پیدا کرد و زمینه را برای ظهور اندیشه‌های «جهان‌وطنی» ایجاد کرد که تحقق عملی‌اش را در حوزه تاریخ‌نگاری، در آثار مورخان عصر هلنیسم شاهد هستیم.<sup>۱</sup>

با این حال، آنچه باز درمی‌یابیم، خصلت سلطنتی بودن این اسناد و مدارک بوده است و از این رو، می‌بایست به گونه‌ای نوشته می‌شد که با دیدگاه‌های رسمی فرمانروایان که به منظور مشروعیت حاکمیت خویش آن‌ها را تبلیغ می‌کردند، تضادی نمی‌داشت. مسلماً اصرار داریوش بر حقیقی دانستن نوشته‌های خود، حکایت از وجود روایت‌های متفاوتی دارد که درباره رویدادهای پیش از به سلطنت رسیدن او وجود داشته است. خطری هم که این گونه اسناد را تهدید می‌کرد، یا در اثر بی‌احتیاطی‌های خود دربار بود که منجر به سوختن و پراکندگی آن‌ها می‌شد، یا از طرف دشمنان نظام حاکم روی می‌داد. در کتیبه اردشیر دوم هخامنشی آمده است که کاخ داریوش در شوش در زمان پدرش، اردشیر اول، در حریق سوخت (شارپ، ۱۳۸۲: sa A<sup>2</sup>؛ بند ۲). همچنین، مورخان گزارش کرده‌اند که چگونه اسکندر مقدونی (۳۳۶-۳۲۳ پ.م) تخت جمشید را به آتش کشید (دیودور سیسیلی، ۱۳۸۴، کتاب ۱۷، بندهای ۵-۶، ص ۷۲۸؛ آریان، ۱۳۸۸، بندهای ۴۵-۴۶، ص ۱۳۵). روایت‌های ایرانی نیز به نابودی بسیاری از مدارک و نوشته‌ها به دست اسکندر مقدونی اشاره دارند (ژینیو، ۱۳۸۶، فصل ۱، بندهای ۱-۴، ص ۴۱). بی‌شک بسیاری از این مدارک

۱. درباره شکل‌گیری مبانی اندیشه تاریخ جهانی ر.ک. سنگاری و کرباسی. «شکل‌گیری نخستین بنیادهای جهانی شدن در عصر هخامنشی با رویکردی دینی». *مجله پژوهش‌های تاریخی*. صص ۶۳-۸۴.

نیز در جنگ‌های جانشینی پس از اسکندر یا متعاقب آن‌ها، لشکرکشی‌های امپراتوران روم به میان‌رودان - تختگاه اشکانیان - و قتل و غارت و آتش‌سوزی‌های مکرر آن‌ها از میان رفت. اسناد و مدارک شرق فلات ایران نیز طعمه حریق تورانیان و اقوام بیابان‌گرد شمال شرق ایران شد. آیا نمی‌توان پذیرفت که بخشی از این اسناد و مدارک به‌دست جانشینان اسکندر در ایران و اخلاف رومی آن‌ها، نه الزاماً به سهو، بلکه آگاهانه نابود شدند تا خاطره هخامنشیان و سروری ایرانیان در جهان از بین برود و بدین‌سان از هرگونه تلاش برای احیای این شاهنشاهی از سوی ایرانیان جلوگیری کرده باشند؟! توین بی در مورخ و تاریخ (۱۳۷۰: ۲۱)، با به‌کارگیری عبارت «مخاطرات گزینش گزاره‌های یک‌طرفه فاتحان» بر این مسئله تأکید می‌کند. باید به یاد داشت که ایدئولوژی اشکانیان و بعدها به‌صورت بنیادی‌تر، ساسانیان، بر همین پایه احیای شاهنشاهی هخامنشیان استوار بود.

### ۵. مبارزه با بیگانگان و لزوم بازآفرینی خاطره‌های تاریخی

ظاهراً مورخی ایرانی - انطاکی - نصیبی با نام «فارنوخوس»، تاریخی از فرمانروایی ایرانیان به زبان پارسی نوشته بود (364-547: 1895: Jacoby, 1895: 364-547؛ کولپ، ۱۳۸۹: ۲۴۷). با این حال، آنچه برای آیندگان باقی گذاشته شده بود، ظاهراً نشان‌دهنده آگاهی نداشتن ایرانیان از پادشاهی‌های ماد و هخامنشی است. یارشاطر (۱۳۸۳: ۵۰۱) بر این باور است که این فراموشی تنها در دوره اشکانیان امکان داشت به‌وجود آمده باشد. این‌گونه است که گزارش‌های دربار هخامنشی، پس از اسکندر پراکنده و سرانجام ناپدید شد؛ الفبای میخی و عیلامی دیگر کاربردی پیدا نکردند و گزارش‌هایی که به این دو خط نوشته شده بود، دیگر مفهوم نبودند. از نگاه او، در طی فرمانروایی دیرپای اشکانیان، تاریخ افسانه‌ای ایران آن‌گونه که در مشرق پیداست، به‌دست پادشاهان اشکانی و دربارهای دست‌نشانده ایشان پرورده و پیراسته شد؛ در صورتی که رویدادهای تاریخی مغرب و جنوب رفته‌رفته از خاطره‌ها محو می‌شد. به این ترتیب، شاید سرانجام روایت حماسی مشرق از آن همه ملت شد و ساختی تاریخی به‌دست داد که با آن همه ایرانیان می‌توانستند هویت خود را باز یابند. پیر بریان (۱۳۸۶: ۲۷) نابودی تاریخ هخامنشیان را به جایگاه مهمی که سنت شفاهی و

خاطره حماسی در جوامع ایرانی داشته است، مربوط می‌داند. باین حال، برخی گزارش‌ها از رویدادهای سیاسی پادشاهان اشکانی، نشان می‌دهد که ایشان از سلسله هخامنشیان و پادشاهان آن آگاهی دقیق داشته‌اند. براساس گزارش آریان که سینکلوس آن را روایت کرده است، ارشک (۲۴۷-۲۵۰ ق.م)، بنیان‌گذار سلسله اشکانیان، و تیرداد (۲۱۴-۲۴۷ ق.م) خود را از تبار اردشیر دوم هخامنشی که عنوان «آرسیکاس» داشت، می‌دانستند. این نشان می‌دهد که ایده هخامنشی‌سازی که بنیان‌گذاران پادشاهی اشکانی آن را مطرح کرده بودند، از محبوبیت و جذابیت فراوانی در میان بخش‌های زیادی از مردم برخوردار بوده است؛ در نتیجه می‌توان نوعی بازآفرینی خاطره هخامنشیان را در این دوره انتظار داشت. همچنین، مهرداد اول (۱۳۸-۱۷۰ ق.م) و مهرداد دوم (۸۹-۱۲۴ ق.م) به تقلید از هخامنشیان عنوان «شاهنشا» را برای خود برگزیدند و در آخر اینکه براساس گزارش تاسیتوس، اردوان سوم (۴۰-۱۶ م)، پادشاه اشکانی، در نامه خود به تیریوس، امپراتور روم، خود را وارث کوروش و اسکندر می‌داند و از رومیان می‌خواهد که از آسیا خارج شوند و مرز دو دولت را که به باور او مقدونیه است، به رسمیت بشناسند (شیپمان، ۱۳۸۶: ۸۲؛ ولسکی، ۱۳۸۳: ۹۵). این ادعاها بدون آگاهی داشتن از هخامنشیان امکان‌پذیر نبود (نک. ایمان‌پور، ۱۳۹۱: ۱-۱۲)؛ به‌خصوص که اشکانیان در عمل نیز نشان داده بودند ادامه‌دهندگان راه و سنت هخامنشیان هستند (ولسکی، ۱۳۸۳: ۲۲۰). بعید است که اشکانیان با تبلیغات وسیعی که درخصوص هخامنشی‌سازی پی گرفته بودند، دست به احیای خاطره تاریخی هخامنشیان نزده باشند. ظاهراً ارد اول (۳۷-۵۷ ق.م) که ادبیات یونانی را خوب آموخته بود، کتابی تاریخی به این زبان نوشته بود. همچنین، او که علم تاریخ را دوست داشت، دستور داده بود تاریخ دوره هخامنشیان را با استفاده از مدارک آشوری بنویسند (پیرنیا و آشتیانی، بی‌تا: ۱۷۴). همچنین، وجود اقوام و گروه‌های مختلف، از جمله یونانیان، یهودیان و مسیحیان در قلمروی اشکانی، می‌توانست در شناخت ایشان از گذشته خود مؤثر باشد؛ به‌ویژه که می‌دانیم حداقل زبان یونانی در طبقات بالای شهری پادشاهی اشکانی استفاده می‌شده است (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۲۰). پس می‌توان گفت اسنادی دولتی که مبین تاریخ ایران در دوره اشکانیان و پیش از آن بوده، در دربار پادشاهان پارت وجود داشته است. در یکی از منابع

که در آن از ادسا در روزگار آنگار سخن گفته شده است، این گونه آمده است: «و در همه جاهای دیگری که زیر فرمانروایی شاه آنگار است، همه آنچه را که شاه می‌فرماید و همه آنچه در پیش وی گفته می‌شود، به دست دبیری نوشته می‌شود و در بایگانی‌ها نگهداری می‌گردد» (لوکرنین، ۱۳۸۹: ۱۰۷).

بی‌شک دربار شاهک‌نشین‌های مختلف، تقلیدی از دربار پادشاهان اشکانی بود؛ آن‌چنان‌که تیرداد، پادشاه ارمنستان، دربار خویش را به تقلید از دربار پادشاهان اشکانی شکل داده بود (نک. کریستن‌سن، ۱۳۸۴: ۵). پلوتارخوس می‌گوید که آرتاوازد، پادشاه ارمنستان، نمایشنامه‌های غم‌انگیز و تاریخی به زبان یونانی می‌نوشت (کالج، ۱۳۸۸: ۱۱۰). موسی خورنی (۱۳۸۰: ۷۵) به نقل از ماراپاس کاتینا برای ما روایت می‌کند که ارشک بزرگ (مهرداد اول) پس از پیروزی بر مقدونیان، برادرش، وال ارشک، را به پادشاهی ارمنستان گماشت. وال ارشک پس از سروسامان دادن به حکومت و استوار ساختن پادشاهی خود، کوشید تا پی‌برد که چه کسانی و چگونه افرادی پیش از او بر ارمنستان حاکم بوده‌اند. از این‌رو، یک نفر آشوری به نام «ماراپاس کاتینا» که در نگارش زبان بابلی و یونانی تبخّر داشت، می‌یابد و او را با هدایایی نزد برادرش ارشک بزرگ می‌فرستد و در نامه‌اش - که متن آن را موسی خورنی آورده است - درخواست می‌کند تا پادشاه بزرگ دیوان و دفاتر درباری را در برابر او بگشاید تا وی بتواند از اسناد تاریخی برای نوشتن تاریخ حاکمان پیشین ارمنستان بهره‌گیرد. پادشاه بزرگ با پذیرش این درخواست دستور می‌دهد تا دیوان درباری را که در نینوا بوده است، به روی این مورخ بگشایند. ماراپاس کاتینا با بررسی همه کتاب‌ها نوشته‌ای یونانی می‌یابد که به فرمان اسکندر از زبان بابلی به یونانی برگردانده شده بود و شامل داستان‌های مردمان باستان بود. بدین طریق، این مورخ موفق می‌شود تا تاریخی از حاکمان پیشین ارمنستان گردآوری کند و آن را تقدیم وال ارشک کند. وال ارشک آن کتاب تاریخ را دریافت می‌کند و در زمرة گنجینه طراز اول خود قرار می‌دهد و در صندوق دربار از آن نگهداری می‌کند و دستور می‌دهد تا بخشی از آن را بر روی سنگ حکاکی کنند. بخش‌هایی از تاریخ ارمنستان که موسی خورنی روایت می‌کند و روایت‌های کهن از دوران پیش از هخامنشیان و مادها را بازگو می‌نماید، به نقل



از نوشته‌های ماراپاس کاتیناست. جالب است که روایت وی از تاریخ مادها به نوشته‌های کتسیاس بیشتر شباهت دارد.<sup>۱</sup> این نشان می‌دهد که مطالب این مورخ یونانی نمی‌تواند کاملاً به دور از حقیقت باشد و به احتمال زیاد، اسناد هخامنشی منابع تحقیقی کتسیاس بوده است. مسلماً در دربار پادشاهان اشکانی اسناد و دفتری نگهداری می‌شده است که روایتگر تاریخ ایران دوره ماد و هخامنشی و تاریخ اقوام و ملل مختلف بوده است (همان، کتاب یکم، فصل هشتم، ص ۷۵). موسی خورنی به نقل از ماراپاس کاتینا می‌گوید:

اگر بررسی که ما نام پیشینیان خود و نیز کارهای دیگران را از کجا می‌دانیم، پاسخ خواهیم داد از دیوان‌های قدیمی کلدانیان، آسوریان و پارسیان؛ زیرا نیاکان ما کارگزاران آنان بودند و به‌عنوان گماشتگان و فرمانروایان بزرگ از طرف ایشان به سرپرستی کشور ما گماشته شده بودند. از این رو، نام‌ها و کارهای اینان وارد کتاب‌های درباری شده است (۱۳۸۰: ۹۸).

آگاتانژ، مورخ یونانی، نیز منشی تیرداد دوم، پادشاه ارمنستان، بود و تاریخی به دو زبان ارمنی و یونانی دربارهٔ حوادث سال‌های ۲۲۶ تا ۳۳۰ میلادی را به رشتهٔ تحریر درآورده بود (جعفری دهقی، ۱۳۹۱: ۱۱۱). نقر برخی کتیبه‌های پادشاهان اشکانی هم بر کوه بیستون - جایی که داریوش بزرگ کتیبهٔ خود را نگاشته بود - نمی‌تواند بدون معنا باشد. با این حال، کتیبه‌های مفصلی مانند کتیبهٔ بیستون از ایشان برجای نمانده است. بسیاری از داستان‌ها و افسانه‌ها در این دوره از سوی گوسان‌ها که خنیاگران دوره گرد بودند، پرورده شد و وارد بخش‌های پهلوانی تاریخ ملی ایران گردید (Boyce, 1957: 10-45). رقابت میان خاندان‌های حکومتگر ایرانی در دورهٔ اشکانی، می‌تواند در پراکندن آوازهٔ قهرمانی‌های آنان از سوی گوسان‌های به‌خدمت گرفته‌شده، مؤثر بوده باشد. می‌توان چنین پنداشت که نوعی «حماسه‌نگاری خاندانی» در دورهٔ اشکانی وجود داشته است؛ زیرا بسیاری از بن‌مایه‌های داستان‌های شاهنامه از رویدادهای خاندان‌های مختلف دورهٔ اشکانی اخذ شده است. هر خاندانی برای به رخ کشاندن حماسه‌ها و قهرمانی‌هایش به دیگر خاندان‌ها، به

۱. دربارهٔ چستی و چگونگی منابع تاریخ ماراپاس کاتینا که موسی خورنی آن را نقل کرده است، نک. موسی خورنی، تاریخ ارمنیان، صص ۲۸-۳۰.

استخدام دبیرانی می‌پرداخت تا این رویدادها را به رشته تحریر درآورند و این‌ها را از طریق خنیاگران و گوسان‌ها به گوش مردمان دیگر نیز برسانند. آنچه برای نمونه از حماسه‌نگاری‌های دوره اشکانی می‌توان اشاره کرد، متن کوچک یادگار زریران است که اصل آن را به زبان پارتی و ترکیبی از نثر و شعر دانسته‌اند (تفضلی، ۱۳۸۶: ۲۶۷؛ آموزگار، ۱۳۹۲: ۵-۱۱). این می‌توانست در مورد سایر خاندان‌های حکومتگر ایرانی نیز صادق باشد. بسیاری از ایران‌شناسان، نیرومندی سنت شفاهی را در ایران باستان دلیلی بر نبود تاریخ‌نگاری قلمداد کرده‌اند (آموزگار، ۱۳۹۰: ۳۲۴-۳۳۶)؛ در حالی که سنت شفاهی، جایگاهی جداگانه از سنت کتابت داشت؛ به این معنا که سنت شفاهی بخشی از روایت‌های تاریخی را شامل می‌شد که بیشتر میان توده مردم محبوبیت داشت. احتمال دارد از زمان بلاش اشکانی گرایش‌های دینی در نگاه تاریخی اشکانیان رنگ‌وبوی بیشتری پیدا کرده باشد. با نوزایی اساطیر اوستایی، روند گرایش به تاریخ دینی و کسب مشروعیت دینی از طریق پیوند با این قهرمانان مذهبی، از این زمان آغاز شده بود. ممکن است نام «خسرو» که یکی از پادشاهان اشکانی در این دوران بود، نشانی از این فضای شکل‌گرفته متأثر از روایت‌های اوستایی باشد. این می‌توانست جاذبه بیشتری برای جمعیت‌های ناراضی که گرایش‌های دینی بیشتری داشتند و خاطرۀ هجوم ویرانگر اسکندر هنوز از ذهن آنان پاک نشده بود، داشته باشد؛ روندی که بعدها به تقویت مراکز مذهبی انجامید و به تشکیل شاهنشاهی ساسانی منجر شد. با این حال، مدارک تاریخی مربوط به دوره اشکانی بسیار ناچیز است. مالکوم کالج این را مربوط به خاصیت زندگی بیابان‌گردی این مردم می‌داند که از پایتختی به پایتخت دیگر نقل مکان می‌کردند. همچنین، وی جنگ‌های خانگی میان ایشان و غارت چندین باره تیسفون را به‌اضافه کتابت دبیران این دوره بر روی پوست آهو- که از روایت سیاح چینی اخذ کرده است- از دلایل فقدان اسناد و مدارک پارتی می‌داند. وی می‌نویسد:

حتی در حکومتی خوش‌سازمان مانند حکومت روم، اسناد و مدارک چنان در هم و آشفته گشت که تئودوسیوس و ژوستینیان در قرون پنجم و ششم میلادی ناچار شدند قوانین تازه بنویسند و منشورها و فرمان‌های جدید صادر کنند. حکومت

پارتی با حفظ نادرست مدارک تاریخی، شاید خود مسئول این نابسامانی و برجای نماندن اسناد باشد که موجب ناآگاهی مردم آینده از ایشان گشت (۱۳۸۸: ۱۹۰).

## ۶. احیای آرمان‌های دینی و سیاسی و ظهور تاریخ‌نگاری مقدس

آنچه دوباره کتیبه‌نویسی را رونق تازه بخشید، تأسیس شاهنشاهی ساسانی و شکل‌گیری دومین پادشاهی پارسیان بود که باز تحولی بزرگ را در جهان آن روز باعث شد. مفصل‌ترین کتیبه از آن شاپور اول (۲۴۰-۲۷۰م) است که حاکی از جنگ‌های او با امپراتوران روم و پیروزی در این جنگ‌هاست. نقر این کتیبه بر کعبه زردشت و کندن شماییلی از خود شاپور در هنگام پیروزی بر امپراتوران روم، آشکارا حکایت از قصد شاپور برای آگاهی‌بخشی به آیندگان و حفظ این دستاورد عظیم خود دارد. خود او در کتیبه‌اش می‌گوید:

و ما در پی بسیاری شهرهای دیگر نیز بودیم و بسیار نام (آوری) و دلیری کردیم که ایدر نوشتیم؛ اما این چند مورد را از این روی فرمودیم نوشتن که هر آن کس که پس از ما باشد، این نام (آوری) دلیری و فرمانروایی ما را بدانند (عریان، ۱۳۸۲، SK2، بند ۱۶-۱۷).

جزئیات نوشته‌شده در این کتیبه، نشان‌دهنده اطلاعات دقیق حکومت ساسانی بر سرزمین‌های مختلف در قلمروی آن‌ها یا خارج از قلمروی آن‌هاست. نکته مهم‌تر اینکه در ذکر تعداد سپاهیان دشمن، هیچ‌گونه اغراقی در آن دیده نمی‌شود؛ به گونه‌ای که می‌توان اطمینان پیدا کرد پدیدآورنده این کتیبه به‌راستی خواهان ثبت واقعیت در این خصوص بوده است. مقایسه این متن با ارقامی که مورخان یونانی- رومی از تعداد نفرات سپاه دشمنانشان می‌دهند، جالب توجه است. صحت این جزئیات و همچنین شناخت درستی که این سند از امپراتوران روم در ثلث یک قرن می‌دهد، به باور برخی حکایت از آن دارد که میزان اطلاعات ایرانیان هیچ دست کمی از رومیان نداشته است (گارسویان، ۱۳۸۳: ۶۹۲). شباهتی هم که این سنگ‌نگاره‌ها با سکه‌های رومیان - که در آن‌ها با به تصویر کشیدن پارتیان در حالت اسارت و بندگی، به دنبال تحقیر ایرانیان هستند - دارد، درخور تأمل است.

از نگاه نگارنده، ساسانیان با آگاهی از این موضوع، تصاویر امپراتوران روم را در حالت اسارت و بندگی در جایی نقر می‌کنند که از یک سو، تجدید خاطره‌ای با آرمان‌های کهن کرده باشند و از سوی دیگر، جوابی دندان‌شکن به تبلیغات گسترده این چینی رومیان داده باشند. کتیبه نرسی (۲۹۳-۳۰۲م) در پایکولی نیز شامل نسب‌نامه وی، متن اصلی دربردارنده بیان رویدادهای پس از درگذشت بهرام دوم (۲۷۴-۲۹۳م) تا حرکت نرسی از ارمنستان، محل استقرار او، به ایران و نیز حوادث دیگر، و در انتها شامل شرح رویداد صلح با امپراتوری روم و موارد دیگر است (عریان، ۱۳۸۲، Npi، ص ۹۷). در این کتیبه لحن نرسی از فضای معاهده صلح خود با امپراتوری روم سخن می‌گوید، انسان را وامی‌دارد که با شک و گمان به منابع یونانی و رومی که در این باره از پیروزی قاطعانه روم سخن می‌گویند، نظر اندازد. مسلماً صورت مفصل مطالب کتیبه‌های شاپور و نرسی در بایگانی رسمی شاهان ساسانی نگهداری می‌شده است (تفضلی، ۱۳۸۶: ۲۷۰). به باور روستوفتسف این کتیبه نوعی خلاصه‌نویسی تاریخ رسمی کشور بوده است (وینتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۴۷). در این صورت، اسناد بایگانی‌های ساسانی شرح رویدادها را با جزئیات کامل ثبت می‌کرده‌اند؛ زیرا متن کتیبه نرسی از جزئیات فراوانی برخوردار است و نوع نوشتار آن دارای مشخصه‌های یک متن تاریخی است. جاحظ در کتاب *التاج فی اخلاق الملوک* می‌گوید:

ایرانیان به واسطه میل و رغبت فراوانی که به ثبت و حفظ آثار و اخبار داشتند، وقایع بزرگ و کارهای ارزشمند خود و همچنین اندرزهای سودمند و اموری را که موجب شرف و سرافرازی ایشان بود، در دل کوه‌ها می‌نگاشتند، یا در بناهای بلند و استوار به یادگار می‌گذاشتند تا بدین سان آن‌ها را از خطر زوال محفوظ نگه داشته و برای همیشه پایدار سازند (به نقل از عرفان‌منش، ۱۳۸۹: ۱۰).

تنها فرد بیرون از خاندان سلطنتی که اجازه یافت شرح احوال و کردار خود را بر سنگ بنویسد، کرتیر بود.<sup>۱</sup> در شرح حال او به دو رشته اطلاعات متفاوت دست پیدا می‌کنیم: یکی

۱. در مورد علاقه ایرانیان به شرح حال نویسی نک.

Momigliano, A. (1990). "Persian Historiography, Greek Historiography and Jewish Historiography". In *The Classical Foundation of Modern Historiography*. University of California Press. Berkley. Los Angeles. London. pp. 5-28.

در مورد آرمان سیاسی او و ایجاد و استقرار عقیده دینی واحد و متحد، و دیگری اطلاعاتی درباره روند به قدرت رسیدن او (دریایی ۱۳۹۰: ۶۷). باینکه از پادشاهان بعدی ساسانی کتیبه‌ای در این سطح و اندازه در دست نیست، در مخازن سلطنتی کتاب‌هایی موجود بوده که درباره شاهان گذشته و رویدادهای مهم و سخنان آن‌ها سخن می‌گفته است. به روایت موسی خورنی یکی از دبیران شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹م) که عهده‌دار ثبت رخداد‌های روزانه بود، خوره- بود نام داشت که به اسارت رومیان درآمد. وی در امپراتوری روم زبان یونانی آموخت و کتابی درباره کارهای شاپور و یولیانوس نوشت. وی همچنین کتاب فارسی یکی از همراهان اسیر خود به نام *راست-سخن* را که موضوع آن تاریخ روزگاران نخستین بود، بعدها به یونانی برگرداند (تفضلی، ۱۳۸۷: ۳۹). ظاهراً در زمان بهرام گور (۴۲۱-۴۳۹م) کتابی با عنوان *نامه باستان* وجود داشته است که داستان‌های آن را در مجالس بزم می‌خواندند (همان، ۱۳۸۶: ۲۷۰). در دربار ساسانی گزارشی از رویدادهای عمده روزگار شهریاری هر پادشاه با تصویری از او نگهداری می‌شد که می‌توان از آن با عنوان «تاریخ‌نگاری تصویری» یاد کرد (بهرامی، ۱۳۹۲: ۲۷-۵۷). از گفته بلاذری متوجه می‌شویم که فرمان‌ها و تصمیماتی را که شاهنشاه می‌گرفت، در پیش او به دست دبیری ثبت می‌شد و کارگزار دیگری آن‌ها را وارد یادداشت‌های روزانه می‌کرد. هر ماه این یادداشت‌ها را بررسی می‌کردند و پس از آنکه بر آن مهر شاهی می‌زدند، به بایگانی می‌سپردند (لوکرنین، ۱۳۸۹: ۱۰۷). آگاثیاس، مورخ بیزانسی، نیز که مدتی را در دربار ایران گذرانیده بود، به دستیاری دوستش، سرجیوس، از این دفاتر شاهی نام می‌برد که به صورت سالنامه‌هایی وجود داشت و او از آن‌ها استفاده کرده بود. او می‌نویسد:

من فهرست پادشاهان پارسی و جدول زمانی آن‌ها را کامل کرده‌ام. من تمام قول‌هایم را عملی کرده‌ام. به نظر من همه آن‌ها درست و دقیق است؛ زیرا از کتاب‌های پارسی ترجمه شده است. زمانی که سرجیوس مترجم به آنجا رفت، او از مقامات رسمی متصدی سالنامه‌های سلطنتی اجازه خواست که به او امکان دسترسی به مدارک بایگانی و ثبت‌شده را بدهند. او این دلیل را هم آورد که هدف از این کارش، این است که امور جاری و اوضاع بدین طریق ضبط و ثبت می‌شود و باعث شهرت و آبرومندی ایشان می‌شود. آن‌ها فوراً پذیرفتند، به این

مناسبت که این کار فکر خوبی می‌تواند باشد؛ زیرا این کار می‌تواند اعتباری برای شاهانشان باشد. اگر رومی‌ها بفهمند که آن‌ها چگونه بودند، چند نفر بودند، و سلسله پادشاهی آن‌ها چگونه بوده است که این‌گونه حفظ شده‌اند. بنابراین، سرجیوس نام‌ها، سلسله زمانی آن‌ها، و اتفاقات مهمی را که در زمان آن‌ها رخ داده است، استخراج کرد و همه را کاملاً به یونانی ترجمه کرد. او همه این‌ها را با تمام وظیفه‌شناسی و دوستی به من تحویل داد (Cameron, 1969: 135).

از روایت آگاتیاس نیز برمی‌آید که فهرست تمام پادشاهان را در اختیار داشته است. وی می‌گوید که این اسناد شامل نام‌ها، سلسله زمانی آن‌ها، و اتفاقات مهم دوران هریک از این پادشاهان بوده است. این سند و فهرستی که آگاتیاس از پادشاهان ساسانی ارائه می‌دهد، قدیمی‌ترین روایت از تاریخ سلسله ساسانی است که از مآخذ ایرانی اخذ شده و بعدها در دوره اسلامی در کتاب‌های مورخان مسلمان آورده شده است. (نک. ایمان‌پور، ۱۳۹۳: ۷۶۰-۷۶۴). این سالنامه‌های سلطنتی منبع اصلی «خداینامگ»‌ها را تشکیل می‌دهد است که کتاب‌های تاریخی دوره اسلامی متأثر از آن‌هاست.

محتوای وقایع‌نگاری‌های دوره ساسانی که نمونه‌هایی از آن را در کتیبه‌های پادشاهان این سلسله می‌یابیم، در مورد ضرورت واقعی بودن رویدادها به اسناد تاریخی امروزی شباهت بیشتری دارد. اما آنچه با عنوان «تاریخ‌نگاری» در این دوره یاد می‌شود، مجموعه اطلاعات همراه با افسانه‌ها و اساطیری بود که در متون دینی یافت می‌شد و در قالب یک نظام فکری مشخص که نشان‌دهنده تاریخ‌نگاری طبقه حاکم بود، به دستور خسروانوشیروان (۵۳۱-۵۷۹م) به صورت کتابی منسجم و مشخص درآمد که از آن با عنوان «خداینامگ» یاد می‌شود؛ یعنی تاریخ سرگذشت پادشاهان و قهرمانان ایران از ابتدای آفرینش انسان تا روزگار پادشاه وقت. ایده شکل‌گیری یک تاریخ ملی در دوران سلطنت خسروانوشیروان ایجاد شد. شاه این ایده را با یک مجمع عالی که در نوشته‌های فارسی میانه چندین بار از آن با اصطلاح «انجمن» یاد شده است، در میان گذاشت و در مورد طرحی که برای نوشتن این اثر در سر پرورنده بود، با انجمن موردنظر به توافق رسید. از همان آغاز علاوه بر پادشاه، نمایندگان عالی‌رتبه طبقه روحانیون نیز در جریان تدوین این وقایع‌نامه قرار داشتند

و مطالب آن مطابق با نظریات آنان تهیه می‌شد. بنابراین، اندیشه‌های اصلی و نقطه‌نظرهای اساسی این کتاب تاریخی عبارت بودند از: سنت دینی زردشتی؛ مشروعیت سلطنت موروثی؛ ملی‌گرایی نژادپرستانه؛ و امپراتوری سیاسی. مغان از میان کتب مقدس و نوشته‌های روزمره خود مطالب و مواد مفصلی را گردآوری کردند و تصویر با عظمت ایران باستان را ترسیم کردند (الهیاری و دیگران، ۱۳۹۲: ۱-۲۰). بدین ترتیب، نوعی میهن‌شناسی به‌وجود آمد که در آن همه‌چیز در خدمت تعالیم دین، جرم، اخلاق و تبلیغات مذهبی درآمده بود. دوران باستان در انبوهی از اساطیر، افسانه‌ها، معجزات، و خاطرات تیره و محو و مبهمی از زمان‌های قبل از تاریخ توصیف شده بود (کلیمما، ۱۳۷۱: ۱۶).

ایده اصلی این کتاب را ثنویت سیاسی - دینی «ایران در مقابل توران» تشکیل می‌داد. زردشت پیامبر در مرکز تاریخ جای گرفته بود. سلسله شاهان اساطیری - افسانه‌ای و واقعی نشان‌دهنده تداوم حقوق تاج و تخت آریایی، خون پاک و سجایای پهلوانی و مذهبی بود که از جانب اهورامزدا به فردی از افراد اعطا می‌شد. این حکمرانان اساس شاهنشاهی ایران را استوار می‌کردند و از قوانین سنتی اجتماعی حراست می‌نمودند. این وقایع‌نامه برای تمامی ایرانیان در حکم کتاب اخلاق نیز به‌شمار می‌رفت. کتاب موردنظر دربرگیرنده کلمات قصار، پند و اندرز، و احکام عادلانه پادشاهان و مشاوران آنها بود و به‌ویژه عدالت شاهان آمادگی مردم را برای فداکاری در راه پادشاه موردنظر تأیید می‌کرد. این تاریخ غالباً گزینشی، برداشتی و داستانی بود و از مضامین مرسوم و قراردادی، انگیزه‌های متغیر، صحنه‌های کلیشه‌ای، توصیفات تکراری، و صفت‌های ثابت و معین استفاده می‌کرد و بیشتر به‌منظور ایجاد تأثیر نوشته شده بود تا خبر (همان، ۱۸). این تاریخ، طرز زندگی و جهان‌بینی ساسانی بود که آن را به تمامی تاریخ تعمیم داده بودند و درحقیقت، پادشاهان اساطیری و افسانه‌ای در قالب شاهان ساسانی ریخته می‌شدند. ولی نکته مهم در این تاریخ، تبارنامه پادشاهان ساسانی است که آن را به کی‌گشتاسپ، پادشاه کیانی، منتسب کرده بودند. این کار ارزش سیاسی داشت و پادشاهان ساسانی از این طریق حق فرمانروایی را از آن خود می‌دانستند و مشروعیت خویش را برای مردمان به ثبوت می‌رساندند (بویس، ۱۳۸۶: ۱۵۷). ولی در این کتاب نامی از پادشاهان بزرگ هخامنشی مانند کوروش،

داریوش و خشایارشا برده نمی‌شود. همان‌گونه که گفته شد، به باور برخی این نتیجه از بین رفتن گزارش‌های هخامنشی در اثر ویرانی‌های اسکندر و عدم کاربرد الفبای میخی و ایلامی بود که خاطره هخامنشیان را از بین برد و در دوره اشکانی روایت‌های شرقی و اوستایی جای این تاریخ را گرفت. باین حال، دیدیم که خاطره هخامنشیان و پادشاهان بزرگ آن‌ها در دوره اشکانی نه تنها از بین نرفته بود، بلکه ایدئولوژی مبارزات اشکانیان در مقابل دشمنان خود نیز به‌شمار می‌رفت. بی‌شک این خاطرات در دوره ساسانی نیز وجود داشت (نک. ایمان‌پور و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۷-۳۰). حتی اگر منابع ایرانی در این زمینه سکوت کرده بودند، روایت‌های یهودی و یونانی- رومی می‌توانست آگاهی‌هایی درخصوص پادشاهان گذشته ایران برای ساسانیان داشته باشد. شاپور شهبازی (Shapur Shahbazi, 2001: 69) بر این باور است که نخستین پادشاهان ساسانی از حضور هخامنشیان در تاریخ ایران آگاهی داشته‌اند و در دوران پادشاهی شاپور دوم بود که توجه آن‌ها به ایدئولوژی کیانی جلب شد. برخی از محققان این آگاهی ساسانیان از هخامنشیان را منکر شده‌اند؛ بدون توجه به اینکه آگاهی تاریخی در دوران ساسانی می‌توانست از طریق منابع سایر اقوام و ادیان در اختیار آن‌ها گذاشته شود (Yarshater, 1971: 519؛ ۵۱۹؛ تولدک، ۱۳۷۸: ۱۸). براساس گفته‌های هرودیان و دیوکاسیوس، مورخان رومی، ساسانیان درصدد احیای شاهنشاهی هخامنشی و استقرار دگرباره آن بوده‌اند؛ ادعایی که تا قرن چهارم و تا زمان شاپور دوم ادامه پیدا کرده بود (وینتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۵۰). هرودیان می‌گوید:

وی (اردشیر) بر آن است که قاره‌ای را که روبه‌روی سراسر اروپا قرار دارد و توسط دریاهاى اژه و پروپونتس (مرمره) از آن جدا شده و روی هم‌رفته «آسیا» نامیده می‌شود، دوباره تسخیر کند. او این (جای‌ها) را میراث فرمانروایی ایرانیان تلقی می‌کند؛ با این استدلال که تمام این منطقه پس از کوروش که نخستین کسی بود که قدرت را از مادی‌ها به پارسیان منتقل کرد، تا داریوش (سوم)، آخرین پادشاه ایرانی که فرمانروایی‌اش به‌دست اسکندر مقدونی برافتاد، تا یونی و کاری توسط ساتراپ‌های ایرانی اداره می‌شده است. اکنون او برعهده دارد این فرمانروایی را همان‌طور که ایرانی‌ها قبلاً در تصرف داشتند، برای ایرانی‌ها احیا کند (همان، ۴۴).



همچنین، یهودیان می توانستند ناقل اخبار هخامنشیان برای ساسانیان باشند. به باور دریایی، یهودیان می توانستند مهم ترین عامل برای آگاه کردن ساسانیان از وجود هخامنشیان باشند. اشاره کتاب مقدس به هخامنشیان در نسخه هایی از آن که به زبان فارسی میانه در اواخر عهد باستان در دسترس بوده است، تأییدی بر این مدعاست. او می نویسد:

تئودورت در قرن پنجم میلادی از تحریر ترجمه ای از کتاب مقدس به فارسی میانه خبر داده است. آیا می توان پذیرفت که موبدان زردشتی که مطابق شواهد شکند گمانیک ویزار، توانایی نقد و تحلیل تمام جزئیات سفر پیدایش و دیگر اسفار را داشته اند و اطلاعات کافی درباره ادیان سامی در دسترسشان بوده، دو یا سه قرن پیش از آن، قادر به ترجمه کتاب مقدس نبوده اند؟ (۱۳۹۱: ۱۲۸)

حال این سؤال پیش می آید که چرا ساسانیان نامی از پادشاهان هخامنشی در تاریخ خود نمی آورند و از پیشینیان کیانی خود سخن می گویند. از نگاه دریایی (همان، ۱۳۴)، این گرایش به «تاریخ نگاری مقدس» بود که در اواخر عهد باستان به وجود آمده بود. براساس این تاریخ نگاری، پادشاهان ساسانی نه از اخلاف هخامنشیان، بلکه از اخلاف شاهانی محسوب می شدند که در اوستا از آن ها یاد شده بود. از نگاه او در دوران ساسانی خاطره تاریخی از حوزه زمانی، دور و در نتیجه از تاریخ مجزا می شود. با مقدس شدن حوزه خاطرات تاریخی، تحقیق در گذشته هم منع شد. پس براساس این جهت گیری، خاطره تاریخی رفته رفته از خود تاریخ جدا شد. در این تاریخی که زردشتی و متصف به مشروعیت کیانی شده بود، هخامنشیان فقط در نقش ناقلان دین و متون مقدس اهمیت داشتند؛ بنابراین دوران آن ها را کوتاه کردند و آنان را با کیانیان یکی انگاشتند.

شاپور شهبازی (Shapur Shahbazi, 1977: 25-35) بر این باور است که مغان اواخر عهد پارتیان و اوایل ساسانیان با یکی انگاشتن کی گشتاسپ با کوروش هخامنشی، به عنوان پشتیبان زردشت، براساس اسناد بابلی مقدمات حذف نام کوروش را از تاریخ فراهم کردند. این حذف شامل پادشاهان اشکانی نیز می شد. مسعودی، مورخ مسلمان، این را دستکاری از سوی اردشیر از ترس پایان گرفتن هزاره می داند (بهرامی، ۱۳۸۲: ۴۶۰). برخی نیز آن را از عدم درک صحیح ساسانیان از زمان پیامبران می دانند (نک. یارشاطر، ۱۳۸۳: ۴۹۸). البته،

اندیشه هزاره‌گرایی و محدودیت‌های آن هم می‌توانست در نوع چینش پادشاهان و مدت فرمانروایی‌شان و مرکزیت بخشیدن به زردشت، به‌عنوان مرکز تاریخ، مؤثر بوده باشد و از این طریق بخشی از پادشاهان هخامنشی حذف شوند. نگارنده حدس می‌زند که در زمان شاپور دوم ساسانی، با اصلاحات مذهبی آذربادمارسپندان، روحانی بزرگ پارسی، که با از سر گذراندن آزمایش ور باستانی، تفسیر خویش را از دین اثبات کرده بود، روایت‌های تاریخی نیز تحت‌تأثیر این تفسیر جدید دینی قرار گرفت و از این زمان چهره‌های هخامنشی تاریخ ایران با چهره‌های کیانی برابر دانسته شدند؛ به‌خصوص که می‌دانیم وی گرایش‌های شدید زروانی نیز داشته است (نک. بویس، ۱۳۸۶: ۱۴۹). این موضوع نه‌تنها برای کسب مشروعیت سیاسی انجام می‌شد، بلکه به تقویت بنیان مشروعیت زردشتی نیز می‌انجامید؛ زیرا در همین دوران بود که مسیحیت به‌عنوان آیین رسمی امپراتوری روم درآمده بود و تاریخ مقدس آن به نگرش‌های تاریخی پیش از آن سایه افکنده بود؛ از این‌رو، نیاز بود تا آیین زردشتی نیز - در مقابل مسیحیت - روایت مقدس خود را از تاریخ گسترش دهد. با این حال، نمی‌توان با این تعبیر دریایی (۱۳۹۱: ۳۴) که معتقد است زمانی که مورخان رومی از ادعای ارضی ساسانیان تا کرانه‌های دریای اژه سخن می‌گویند، صرفاً برداشت رومیان از وقایع گذشته بوده است، موافق بود. ساسانیان با آگاهی از قلمروی هخامنشیان این ادعا را مطرح می‌کردند؛ ادعایی که پیش‌تر از سوی اردوان سوم در نامه‌اش به تیریوس، امپراتور روم، مطرح شده بود. مرزهای واقعی ایران در کتیبه‌های شاپور اول و کرتیر در کعبه زردشت تا حدودی قابل‌تعیین است. اگر ساسانیان ادعای مالکیت بر تمامی آسیای صغیر (و شاید شمال آفریقا) را داشتند، به تقلید از هخامنشیان بود، نه فقط منبعث از افکار اساطیری‌شان. ساسانیان بلافاصله پس از پایه‌گذاری دولت در سال ۲۲۴م، آشکارا تملک سراسر میانرودان، سوریه، آسیای صغیر، ارمنستان، مصر و همچنین نظارت بر عربستان و دریای سرخ را خواستار شدند (وینتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۴۵)؛ ادعایی که در زمان شاپور دوم نیز تکرار شده بود (همان، ۵۰) و در زمان خسرو دوم (۵۹۱-۶۲۷م) در مقطعی به واقعیت پیوسته بود. اگر قرار بود براساس داستان‌های صرفاً اساطیری درصدد یکپارچه کردن جهان بسان فریدون، پادشاه افسانه‌ای، باشند، می‌بایست کل امپراتوری روم

را طلب می کردند؛ زیرا واضح است که روم از منظر ساسانیان فقط آسیای صغیر را شامل نمی شد. انتقادی که ساسانیان به اشکانیان وارد می کردند، بیشتر ناتوانی ایشان را در احیای شاهنشاهی هخامنشی هدف قرار داده بود؛ ایده هایی که به شدت از طرف اشکانیان تبلیغ می شد و نوعی مشروعیت سیاسی برای آنان به ارمغان آورده بود. شکست های اواخر دوران اشکانیان از امپراتوری روم و همچنین جنگ های داخلی میان شاهان و فرماندهانشان، طبقات زیادی از مردم به خصوص طبقه مذهبی را که از تهاجم اسکندر لطمه های سهمگینی دیده بودند، به این نتیجه رسانیده بود که خاندان ارشک قادر به بازتولید عظمت ایران هخامنشی نیست؛ از این رو، می بایست جای خود را به خاندانی دیگر واگذار می کرد که نسبت به این خاندان از شور و تعصب بیشتری در احیای آرمان های کهن برخوردار باشد. به همین دلیل است که خاندان های بزرگ دوره اشکانی کم و بیش به همراهی و همکاری با اردشیر، بنیان گذار شاهنشاهی ساسانی، می پردازند؛ در غیر این صورت امکان نداشت وی بتواند بدون یاری این خاندان ها به عمر دودمان اشکانی پایان دهد. ادعاهای اردشیر و پسرش، شاپور، در مقابل رومیان و همچنین نقر شمایل امپراتوران روم در حالت ذلت و اسارت در مقابل پادشاهان ایران، آشکارا حکایت از آگاهی ساسانیان از تبلیغات گسترده رومیان در پس شکست های متعدد پادشاهان اشکانی در اواخر دوران ایشان دارد.

به هر روی، با مقدس شدن تاریخ شکل جدیدی از تاریخ نگاری هم به وجود آمد. عوامل دیگری نیز در شکل گیری این «تاریخ مقدس» مؤثر بود. به باور نگارنده جنبش مزدکی تأثیر زیادی بر لزوم شکل گیری این «تاریخ نگاری مقدس» داشته است. مزدکیان متأثر از اندیشه های فلاسفه ایدئالیست یونانی و برخی مکاتب گنوسیستی، با نظام طبقاتی و اشرافی ساسانی به مخالفت برخاسته و پایه های آن را سست کرده بودند. انوشیروان با این اقدام در صدد بود تا پیشینه ارزش های جامعه را به پادشاهان اساطیری ایران نسبت دهد و خود را میراث دار و پاسدار این باورها نشان دهد تا هم مشروعیت دینی را بازیابد و هم مشروعیت سلطنتی خود را گسترش دهد. محتمل است مزدکیان با این نگاه تاریخی که روحانیون زردشتی به مردم القا می کردند، نیز مخالفت کرده باشند؛ زیرا از یک طرف، می دانیم که تعالیم مزدکی آبشخورهای غیرایرانی داشت و از طرف دیگر، این خاطره های تاریخی،

سنتی متعصب و تغییرناپذیر در حمایت از ساختار طبقاتی ایجاد کرده بود (نک. کلیما، ۱۳۸۶: ۲۳۳-۲۴۰). همچنین، گسترش آیین مسیحیت و تاریخ‌نگاری مسیحی که بیشتر در پیوند با تاریخ‌نگاری یونانی- رومی بود، در ایران نیز می‌توانست به شکاکیت بیشتری نسبت به تعالیم موبدان زردشتی و نگاه تاریخی آن‌ها بینجامد.

از این رو، *خدا/ی‌نامه* می‌بایست کتابی به‌منظور تثبیت مشروعیت خاندان ساسانی باشد و آن را در قالب کیهانی و انسانی، به‌صورت معنادار و هدفمند به تصویر بکشد. به همین علت، این کتاب ترکیبی از «وقایع‌نامه‌های سلطنتی» به‌همراه تاریخ دینی قیدشده در کتب مقدس روحانیون زردشتی شد که تاریخ در خدمت آرمان‌ها و علایق بزرگان و روحانیون بود و کمتر جایی برای نقش توده مردم در آن باقی گذاشته بود. احتمالاً چنین کتابی پیش از آن با این شکل و محتوا سابقه نداشت<sup>۱</sup>، یا اگر وجود داشت، دارای این فضای شدید مذهبی نبود. می‌توان مشخصه‌های این تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری را در چند مورد به این صورت ذکر کرد: ۱. پادشاه‌محوری؛ ۲. ایران‌مداری؛ ۳. ثنوی‌گری؛ ۴. طبقاتی‌نگری؛ ۵. هزاره‌گرایی؛ ۶. منجی‌باوری؛ ۷. فراتاریخی.

معنای این تاریخ نیز در پیوند با فراتاریخ درک می‌شد و برای شرح انتقادی رویدادها نوشته نمی‌شد؛ خصلتی سلطنتی داشت و اصول آن برپایه نگرش‌های فرازمینی و کیهانی قرار داشت؛ انسان را از ساحت فراتاریخی خود جدا نمی‌کرد و نقش الهی برای رویدادهای تاریخی قائل بود. ظاهراً علت این موضوع را که ایرانیان مانند یونانیان و رومیان نتوانستند مورخانی در دامن خود پرورش دهند، نه در وجود نداشتن اندیشه تقدس و ارزشمندی تاریخ و زمان، بلکه بیشتر در نیرومندی سنت شفاهی و مشکلات تکنیکی و ابزاری و همچنین سلطه نگرش‌های تقدیری بر نگاه تعالی‌جویانه ایرانیان باید جست‌وجو کرد. ایده تقابل جهان مادی و جهان معنوی که از طریق اندیشه‌های گنوسیستی و تاریخ‌گريزانه وارد فضای فکری اندیشمندان ایرانی شده بود و همچنین، گسترش الهیات مسیحی به مرزهای ایران، مجموعه‌ای از نگرش‌های منفی را نسبت به زندگی مادی و این جهانی ایجاد کرده

۱. آثار دیگری نیز با ماهیت تاریخی در ایران باستان موجود بوده است که بعدها مورخان مسلمان از آنان یاد کرده‌اند. برای اطلاعات بیشتر نک. کریستن سن، *ایران در زمان ساسانیان*، صص ۳۷-۴۸.

بود. دین زردشتی از تأثیر آیین عیسی گرایش‌ها زاهدانه گرفته بود و از نفوذ آرای زروانیه، گرایش به جبر و قدر یافته بود؛ فضایی که می‌توان نشانه‌های آن را در متون اندرزنامه‌های پهلوی نیز مشاهده کرد. حتی این فکر زردشتی هم که هر کس می‌بایست خویش‌کاری خویش را بورزد، می‌توانست به انحصار نوشتن و خواندن متون برای روحانیون منجر شود. این موضوع که نوشته‌های دینی زردشتی را در اختیار عوام نهند، مکرراً در آثار زردشتی و عربی نشان داده شده است؛ زیرا تفاسیر مختلفی که از این موضوعات می‌شد، بدعتی نو در دین پدیدار می‌کرد و نگرش به سنت را دگرگون می‌نمود (شاکد، ۱۳۸۷: ۱۰۰). چون تاریخ‌نویسی نیز عملی بود در ارتباط با هنر نوشتن و این در انحصار روحانیون بود، در نتیجه تاریخ‌نگاری غیرمذهبی و غیرحکومتی در ایران باستان رشد پیدا نکرد. مخالفت روحانیون با سوادآموزی عمومی و درک مشکلات و سختی‌های نوشتن و خواندن به خط پهلوی، نگهداری آثار نوشته‌شده، و یکسونگری برخی حاکمان، انگیزه مردمان را برای چنین عملی از میان می‌برد. شاید بتوان مانی را تنها شخصی در این دوران دانست که شیفته نوشتن به سبک مورخان بلندآوازه بوده است؛ از این رو، به ابداع خط جدیدی دست زد تا بتواند آموزه‌های خود را در قالب آن منتشر کند. این سنت بعدها با ورود اسلام شکسته شد و ما شاهد تاریخ‌نگاری‌های زیادی از سوی افراد مختلف هستیم.

آنچه تاریخ را برای ایرانیان ارزشمند می‌کرد، تحقق و ظهور اراده الهی در قالب رویدادها و تحولات تاریخی بود. البته، این به معنای حقیقت‌پنداری ایشان نسبت به تاریخ و زمان مطلقاً تاریخی نیست، بلکه آنچه بیش از تاریخ ارزشمند بود، سعادت انسانی و رسیدن به ابدیتی وعده داده شده بود که آن نیز در گروی عمل باورمندان به تعالیم دینی و رهیافت‌های معنوی بود، نه کشف صیورورت مطلقاً تاریخی انسان یا جامعه انسانی که تعلق خاطر به زمان تاریخی را ایجاب می‌کرد. مسلم است که این موضوع نباید به معنای زمان‌گریزی و نگرش هیچ‌انگارانه نسبت به حیات مادی و زندگی این جهانی انسان تعبیر شود، بلکه ترکیبی از رویکردی آخرت‌اندیش و دنیاگرا را ارائه می‌کرد که در پس آن، هم باعث رونق و رفاه حیات مادی انسانی شود و هم به سعادت اخروی وی بینجامد. این ترکیب ظریف، حاصل هزاران سال زندگی در شرایطی بود که به این انسان آموخته بود نه

می‌تواند از دنیا‌گریزی داشته باشد و نه می‌تواند یک‌سره بر حیات معنوی خویش خط بطلان بکشد. در شاهنامه مواردی دال بر علاقه ایرانیان باستان به یافتن ریشه‌های دستاوردهای انسانی و پایه‌های مدنیت دیده می‌شود که زندگی تاریخی انسان منبعت از آن است.

## ۷. نگاهی تطبیقی میان دو مکتب تاریخ‌نگاری ایرانی و یونانی

این نوع تاریخ‌نگاری تفاوت‌هایی با آنچه یونانیان و رومیان باستان در تاریخ‌نگاری‌های خود می‌نوشتند، داشت. اندیشه یونانی پیش از هرودوت نیز بر یک متافیزیک ضدتاریخی نیرومند استوار بود و با رشد اندیشه تاریخی موافق نبود؛ به این معنا که رویدادهای تاریخی متعلق به دنیایی درحال تغییر هستند و آنچه اهمیت دانستن دارد، باید دائمی باشد. در این دیدگاه، اصل این است که ادراک حسی لحظه‌ای از چیزهای متحول و زودگذر، نمی‌تواند علم یا اساس علم باشد؛ از همین روست که نیچه افسوس می‌خورد که چرا به جای رومیان، ایرانیان سرور یونان نشدند. به باور او با فرمانروایی رومیان بر یونان، فرهنگ یونانی و متافیزیک فلسفی آن بر فضای امپراتوری روم چیره شد و راه را برای ظهور مسیحیت و نگرش آخرت‌اندیش و زمان‌گریز و دید هیچ‌انگارانه آن نسبت به زندگی زمینی گشود؛ آن‌گونه که متافیزیک یونانی از راه جذب فلسفه نوافلاطونی که در روم پرورده شد، در یزدان‌شناسی مسیحی به دست آباء کلیسا، بنیاد نظری مسیحیت را شکل داد. نیچه بر آن است که مسیحیت در مقام دین «مسکینان»، زندگی گذرای زمینی را به نام «پادشاهی جاودانه آسمان» رد می‌کند و بدین سان نگرش مثبت یا «آری‌گوی» پیشینیان را به زندگی، بدل به نگرش منفی می‌کند؛ حال آنکه فرمانروایی ایرانیان بر یونان با نگرش مثبتشان به زندگی و زمان می‌توانست روند این جریان را دگرگون کند و از یک رویداد شوم در تاریخ پیشگیری کند (Ashouri, 2003). اینکه این نگرش مثبت به هستی مادی انسان و زمان تاریخی ایرانیان تا چه اندازه بر ذهنیت هرودوت یونانی و شهروند ایرانی زاده شده در هالیکارناس - از ایالات غربی شاهنشاهی ایران - تأثیر گذاشته است، جای بحث دارد. باین حال، روایتی که هرودوت در اوایل کتابش از آگاهی تاریخی ایرانیان درباره ریشه

اختلافات اقوام مختلف بیان می‌کند، گویا نمی‌تواند حکایت از عدم تأثیر او از این رویکرد باشد (هرودوت، ۱۳۹۳، کتاب اول - کلیو، بندهای ۱-۵). ظاهراً، در ابتدا با عمل وی بود که گرایشی تاریخی در ثبت رویدادها ایجاد شد که هدفش ثبت اعمال انسان‌ها به منظور حفظ آن‌ها (یاد و خاطره اعمال انسان‌ها) بود. هرودوت تاریخ خود را به شیوه کهن‌ترین روایات تاریخی ایران که پیوندی عمیق با آموزه‌های دینی دارد، به قصد اثبات وجود برنامه و نبردی مینوی و مداخله عناصر ایزدی نیک و بد در تاریخ نمی‌نوشت. از این رو، برای وقایع تاریخی، معنای مذهبی و دینی نیرومندی که ایرانیان آن را در پرتوی آن تفسیر می‌کردند، قائل نبود. کالینگوود درباره مقایسه «تاریخ یزدان‌سالار» که می‌تواند تا حدودی معرف بخشی از تاریخ‌نگاری‌های ایرانی باشد، با وقایع‌نگاری‌های هرودوت، معتقد است که یونانیان به وضوح و آگاهی کامل، هم این را تشخیص دادند که تاریخ علم است یا می‌تواند علم باشد، و هم دریافتند که تاریخ باید به افعال آدمی پردازد. او می‌نویسد:

تاریخ یونان تحقیقی است که از حوزه افسانه‌ها دور شده است و کوششی است برای یافتن پاسخ پرسش‌های معین درباره امور که انسان خود را درمورد آن نادان تشخیص می‌دهد؛ یزدان‌سالار نیست، انسان‌گرایانه است؛ امور مورد تحقیق درباره خدایان نیست، راجع به انسان است؛ به علاوه، اسطوره‌ای نیست. حوادثی که در آن‌ها تفحص می‌شود، حوادثی در گذشته بی‌تاریخ در آغاز چیزها نیست؛ حوادثی است که در گذشته مورخ، یعنی چند سال قبل از آن، اتفاق افتاده است. مقصود در آن بیشتر توصیف کردارهای آدمیان است و اینکه آیندگان این کردارها را از یاد نبرند؛ به خصوص که هرودوت اشاره می‌کند که انسان را بسان یک عامل عاقل نشان می‌دهد؛ یعنی وظیفه‌اش تاحدی پی بردن به آن چیزی است که انسان‌ها کرده‌اند و تاحدی یافتن اینکه چرا چنان کرده‌اند. هرودوت توجه خود را به حوادث عریان محدود نمی‌کند. او این حوادث را به شیوه کاملاً انسان‌گرایانه، یعنی بسان کردارهایی می‌بیند که آدمیان برای انجام آن‌ها دلایلی داشته‌اند و مورخ با این دلایل سروکار دارد (۱۳۸۵: ۲۸-۳۰).



با وجود این، در تعابیر هرودوت باز به نکاتی برمی‌خوریم که تأثیر ماورالطبیعه را در آن می‌بینیم. هرودوت (۱۳۷۸: ۱۲) نهضت‌های بزرگ تاریخی را بیش از هر عامل دیگری به عزم و اراده یا جاه‌طلبی و آز آدمی‌زاد نسبت می‌دهد و فرمان تقدیر را که عامل نهایی زندگانی انسان است، برتر و نافذ می‌شمارد. در نظر وی زئوس حسود است؛ پس عظمت و جلال هیچ‌یک از بندگانش را دوامی نیست. این‌ها نشانه‌هایی از وجود عناصر غیرتاریخی در اندیشه هرودوت است.<sup>۱</sup> از نگاه کالینگوود (۱۳۸۵: ۲۸-۳۰)، چیزی که در مورد یونانیان قابل ذکر است، این واقعیت نیست که فکر تاریخی آن‌ها شامل پس‌مانده عناصری بود که ما باید آن‌ها را عناصر غیرتاریخی بخوانیم، بلکه این واقعیت است که دوش‌به‌دوش این‌ها، مشتمل بر عناصری است که ما آن را تاریخ می‌خوانیم. نبوغ هرودوت بر آن گرایش ضدتاریخی ذهن یونانی پیروز شد؛ ولی پس از او جست‌وجوی مواد تغییرناپذیر و ابدی شناخت، تدریجاً شعور تاریخی را خفه، و مردم را به ترک امید هرودوتی دستیابی به معرفت علمی افعال گذشته آدمی مجبور کرد.

این نوع تاریخ‌نگاری را که در یونان با هرودوت آغاز شده بود، در ایران، پس از ورود اسلام و از میان رفتن ساختار طبقاتی اندیشه زردشتی، ایرانیان تازه‌مسلمان آغاز کردند. به‌علاوه یادگیری زبان و خط عربی و زبان پارسی با حروف عربی، به‌مراتب آسان‌تر از زبان پهلوی و خط و نوشتار آن بود. اسلام نیز همه مسلمان‌ها را به یادگیری علم و دانش تشویق می‌کرد. از این‌رو، تاریخ‌نگاری عمومی و رشد علم و دانش در میان طبقات پایین گسترش پیدا کرد. مورخان ایرانی انبوهی از کتاب‌های تاریخی را نوشتند. گرچه بسیاری از این آثار در حملات بیگانگان - مانند ایران باستان - از میان رفت، به‌علت امکان همگانی برای یادگیری نوشتن و سوادآموزی و تداوم کتابت زبان فارسی با حروف عربی، این کتاب‌ها به‌صورت انبوه نوشته می‌شد؛ هرچند باز این کتابخانه‌های سلطنتی بود که از این آثار حراست می‌کرد. در پی چنین نگاهی است که برخی معتقدند در ایران باستان سنت تاریخ‌نگاری وجود نداشته و این سنت پس از اسلام شکل گرفته است (مجتبایی، ۱۳۸۸:

۱. درباره دیدگاه، اندیشه، زندگی و زمانه هرودوت ر.ک. مقالات هورن بلوئر، دوالد و مارینکولا در:

Dewald, C. and Marincola, J. (eds.) (2006). *The Cambridge Companion to Herodotus*. Cambridge University Press.



۵). در ایران باستان نوع خاصی از تاریخ‌نگاری وجود داشت که در قالب جهان‌بینی ایشان معناپذیر بود. شاید روایت گسنوفون (۱۳۸۶: ۲۷۰) درباره تاریخ که از زبان کوروش بزرگ به اطرافیانش بیان می‌شود، بی‌شابهت به نوع رویکرد ایرانیان به این مقوله و کارکرد الگووار آن نباشد. این تاریخ‌نگاری معرف تاریخ‌نگاری آن‌ها (ایرانیان باستان) بود که اصولاً با آنچه امروزه با عنوان تاریخ‌نگاری مطرح می‌شود، متفاوت است.

### ۸. تعاریف نوین از مفهوم زمان، تاریخ و علم تاریخ

در دوره‌های اخیر معنای تاریخ‌نویسی تغییر اساسی کرده است و نوشته تاریخی می‌بایست دارای اصول و مبانی خاصی باشد تا معنای کتاب تاریخی بر خود بگیرد. از دیدگاه مورخان امروزی، تاریخ باید چهار خصلت داشته باشد:

۱. علم، یا پاسخگویی پرسش‌ها باشد؛
۲. مربوط به افعال آدمی در گذشته باشد؛
۳. پیگیری شده از طریق تفسیر مدارک باشد؛
۴. برای خودشناسی آدمی باشد (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۱۸).

مسلم است که تاریخ‌نگاری در ایران باستان با تعریف و مشخصه‌های یک اثر تاریخی امروزی، نمی‌تواند به‌واقع یک تاریخ‌نویسی علمی باشد؛ زیرا در این تاریخ‌نویسی جدید، انسان، به‌عنوان مصدر شناخته‌شده اعمال، مرکز و محور قرار می‌گیرد و علت رویدادها را در کنش‌های انسانی جست‌وجو می‌کند؛ درحالی‌که در اندیشه تاریخ‌نگاری ایران باستان، انسان، به‌عنوان سرباز و آفریده‌ای ابزارگونه، در مبارزه کیهانی با اهریمن است. عمل او در قالب یک ساختار کیهانی معنا و مفهوم دارد؛ به‌گونه‌ای که همه هستی مانند زنجیره‌ای پیوسته با ذات مطلق عمل می‌کند؛ درحالی‌که در دوره جدید، انسان غربی وقتی از تاریخ قدسی خود می‌گسلد، به کشف جدیدی از انسان بودن و جسم خود می‌رسد. تاریخ‌باوری که حاصل این گونه تفکر است، بر تاریخی بودن زندگی انسان - بر این واقعیت که همه آنچه ما انجام می‌دهیم، باید در چهارچوب محدودیت‌های زمان و انسانیت، با همه محدودیت‌ها و قیدوبندهای شناختی که دربر دارد، قرار گیرد - استوار است (استفورد،

۲۰۸ / تاریخ‌نگاری در ایران باستان؛ ماهیت و روش آن با توجه به رویکردهای مختلف به مفهوم «تاریخ»

۱۳۸۲: ۲۶۸). این نکته را پاپ پیوس دوازدهم در دهمین کنگره بین‌المللی تاریخ که در سال ۱۹۵۵م در رم برگزار شد، بیان می‌کند. او می‌گوید:

تاریخ‌گرایی حاکی از آن طرز تفکر فلسفی است که در معرفت، دین، اخلاق، قانون و در تمام انواع فعالیت‌های روحی انسان چیزی جز دگرگونی تدریجی نمی‌یابد و بدین گونه هر چه را لایزال، مطلق و ابدی است، رد می‌کند. این طرز تفکر، البته با آیین کاتولیک و با هر طریقتی که قائل به وجود خداست، مغایرت دارد (به نقل از زرین کوب، ۱۳۸۱: ۲۸۷).

باستان‌شناسی نیز حاصل این طرز تلقی از انسان در محدوده تاریخی و زمان‌مند اوست و از طریق کشف یافته‌ها و مدارک باستان‌شناسانه به دنبال سیر تطور و تکامل انسانی است تا معنای جدیدی از انسان بودن ارائه دهد. ظهور باستان‌شناسی در دوران جدید، هم با گسست انسان باخترزمینی از «امر» سرمدی و متعالی متقارن بوده است، هم با رویکرد جدید او به تاریخ و مقوله زمان، متناظر. «آرکئولوژی» مولود فراخواندن و بازخوانی جدید «آرخه»، «لوگوس» و «کرونوس» به منظور بن‌بخشیدن نوین تاریخ و افکندن و بنیاد نهادن طرحی نو برای موقعیت انسان تاریخی شده و تاریخ‌مند در تاریخ به وساطت تاریخ بوده است. البته، تاریخی که دیگر نه قدسی است، نه متعالی و نه آنکه نسبتی با فراتاریخ و امر سرمدی دارد، بلکه تاریخ به مفهوم مطلق تاریخ و زمان به معنای مطلق زمان است (ملاصالحی، ۱۳۸۷: ۴۹).

ابدیت و جاودانگی مهم‌ترین عنصر موجود در نظام فکری ایرانیان باستان بود. تمام آرزوها و آرمان‌ها، تعالی انسانی را در پیوستن به این جایگاه ابدی جست‌وجو می‌کرد. از این‌روست که سنت‌های فکری و اعتقادی و نظام‌های معرفتی که دل در گروی ابدیت نهاده و سر به آستان امر متعال ساییده و تجربه‌های عرفانی و روح باطن‌گرایی بر روان و رفتار و ذوق و هنر و اندیشه و آگاهی آنان چیره بوده و سروری کرده، تاریخ و رخدادهای تاریخی و زمان‌چندان مورد توجه و عنایت و التفات آن‌ها قرار نمی‌گرفته است، یا اگر برای تاریخ ارزشی قائل می‌شدند، بیشتر به واسطه پیوند رویدادهای تاریخی با اراده الهی می‌بود که در تاریخ عیان شده بود. با این تعریف از تاریخ و تاریخ‌نگاری در دوران جدید است

که الیاده (۱۳۸۲: ۲۲۶) عملاً تمامی فرهنگ‌های غیراروپایی را فاقد خودآگاهی تاریخی می‌داند و اگر حتی به‌مانند تاریخ‌نگاری‌های دوره اسلامی، تاریخ‌نویسی داشته باشند، عملکرد آن را برای تهیه الگوهای سرمشق‌گونه قلمداد می‌کند. با این تعریف جدید، دیگر تاریخ‌نویسی‌های دوره اسلامی نیز تاریخ‌نویسی علمی به حساب نمی‌آمد؛ زیرا آن‌ها نیز انسان را در پهنه تاریخ در رابطه با امر متعال درک می‌کردند. تاریخ‌نویسی در ایران باستان نیز به دنبال واکاوی علل رویدادها در چهارچوب زمان‌مند و تاریخی نبود، بلکه عملکرد انسانی را نیز تنها بخشی از علل درگیر در رویداد آفرینی قلمداد می‌کرد. از این رو، تاریخ نیز برای او به معنای کشف انسان در تاریخیت خود نیست، بلکه به معنای کشف تجلی اراده‌های هم‌زمان فراتاریخی در تاریخ و زمان و چگونگی زندگی در تاریخ و پیوستن به جاودانگی است.

## ۹. نتیجه

براساس آنچه گفته شد، خاطره تاریخی در ایران باستان، یا به صورت روایت دینی - اسطوره‌ای و یا به صورت اسناد درباری در دوره‌های مختلف وجود داشته است و دانش «تاریخ‌نگاری» هم‌پای سنت «وقایع‌نگاری» در دربار پادشاهان ایران پیوسته مورد توجه بوده است. شاهنشاهی هخامنشی به واسطه گستردگی قلمروی خود و آشنایی با میراث کتابت رویدادهای تاریخی در میان ملل مختلف، و همچنین، باوری ژرف به میراث دینی و معنوی خود که تأکیدی الزام‌آور بر تقویت عناصر حیات و زندگی دنیوی داشت، زمینه را برای پایه‌گذاری سنتی در تاریخ‌نویسی فراهم کرد که کل جهان بشری را بسان یک واحد تاریخی پیوسته تلقی می‌کرد. آنچه هخامنشیان فراهم کردند، پایه‌ای شد برای شکل‌گیری تاریخ‌نگاری‌های جهانی که از سوی مورخان عصر هلنیسم پدیدار شد. هرچند در دوره پس از هجوم اسکندر و اخلاف مقدونی وی، می‌رفت تا عوامل مختلفی سبب‌ساز نوعی گسست آگاهی تاریخی ایرانیان شود، آنچه موجب شد این استمرار، خود را در مشروعیت سیاسی پادشاهان و حاکمان وقت نشان دهد، دلبستگی‌ها و خاطره‌های تاریخی بود که از ذهن ایرانیان هرگز پاک نشد و عاملی انگیزشی در احیای حاکمیت سیاسی و سنت‌ها و

باورهای کهن شد. این خاطره‌های تاریخی عامل مهمی در برپایی پادشاهی اشکانی شد که مشروعیت سیاسی خود را برای مقابله با بیگانگان از آن اخذ می‌کرد؛ روندی که به تدریج زمینه را برای تقویت مبانی فرهنگ ملی و مذهبی و طرد عناصر بیگانه فراهم کرد و باعث شکل‌گیری شاهنشاهی ساسانی شد که با نگاهی دشمن‌ستیزانه‌تر در صدد برپایی دوره‌ای از حاکمیت سیاسی در تاریخ بودند که به‌زعم ایشان بر اثر هجوم اسکندر از میان رفته بود؛ هرچند در اواسط دوره ساسانی، این آگاهی تاریخی مضمونی مذهبی یافت و با در نظر داشت دشواری‌های تاریخی سنت زردشتی در ایجاد یک ساختار یکپارچه و نیرومند در مقابل سنت مسیحی بیزانس، زمینه برای شکل‌گیری نوعی «تاریخ‌نگاری مقدس» فراهم شد. در این تاریخ، بخش مهمی از واقعیت‌های تاریخی، به‌ویژه از دوران هخامنشی، حذف شد و کل تاریخ انسانی تبدیل به مجموعه‌ای پیوسته، معنادار و قابل توجیه برای پیروان دین زردشتی شد. این پیوند تاریخ مستند و تاریخ دینی در زمان شاپور دوم و با نفوذ روحانیت وقت تحقق پذیرفت و روایت‌های وی از تاریخ که پیوندی اساسی با تاریخ مذهبی داشت، به‌عنوان اصلی انکارناپذیر برای مجامع مختلف ملی و مذهبی پذیرفته شد. با این حال، این روایت نیز خالی از چالش و تکذیب از سوی برخی محافل مذهبی دیگر نبود؛ زیرا از یک سو، روایت‌های یهودی و مسیحی اطلاعات موثقی از تاریخ حذف‌شده ایران ارائه می‌کرد و از سوی دیگر، منابع یونانی و رومی در دسترس برخی از مخالفان مذهبی آیین زردشت بود تا از طریق آن بتوانند روایت‌های رسمی را به چالش بکشند. از این‌رو، در دوران خسروانوشیروان و پس از سرکوبی قیام مزدکیان، تلاشی بزرگ به‌منظور برپایی یک «تاریخ ملی» صورت گرفت تا هم مشروعیت متزلزل‌شده دینی را احیا کند و هم مشروعیت سیاسی پادشاهان را تقویت نماید. این مفهوم از تاریخ، تفاوت‌هایی اساسی با روایت‌های تاریخی یونانی- رومی داشت؛ زیرا عامل انسان در آن در مجموعه‌ای پیوسته از عوامل مختلف مادی و معنوی قرار داشت و یگانه عامل تعیین‌کننده تحولات تاریخی نبود. از همین‌رو، این برداشت از تاریخ با طرز تلقی مورخان امروز از دانش «تاریخ‌نگاری» متفاوت است؛ زیرا در نگاه مدرن به مفهوم تاریخ، آنچه به‌عنوان یگانه عامل در پدیداری رویدادهای تاریخی به آن نگریسته می‌شود، انسان است؛ در حالی که در ایران باستان

تحولات تاریخی حاصل کنش و واکنش مجموعه‌ای از عوامل است که در آن انسان تنها بخشی از عوامل تعیین‌کننده آن است.

## منابع

- آریان (۱۳۸۸). *لشکرکشی اسکندر*. ترجمه انگلیسی از اوبری دو سلینکورت. بازنگری، مقدمه و حواشی از جی. آر. همیلتون. ترجمه فارسی از محسن خادم. چ ۱. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- آموزگار، ژاله (۱۳۹۰ الف). «تاریخ واقعی و تاریخ روایی». *زبان، فرهنگ و اسطوره* (مجموعه مقالات). چ ۳. تهران: معین. صص ۱۸۵-۲۰۰.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰ ب). «سنت شفاهی در ایران باستان». *زبان، فرهنگ و اسطوره* (مجموعه مقالات). چ ۳. تهران: معین. صص ۳۲۴-۳۳۶.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲). *یادگار زیریران*. چ ۱. تهران: معین.
- ارفعی، عبدالمجید (۱۳۸۹). *فرمان کوروش بزرگ*. چ ۱. تهران: نشر دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- استفورد، مایکل (۱۳۸۲). *درآمدی بر فلسفه تاریخ*. ترجمه احمد گل محمدی. چ ۱. تهران: نشر نی.
- الهیاری، فریدون؛ مرسل‌پور، محسن و حسین شیرمحمدی (۱۳۹۲). «تکوین هویت ایرانی در تاریخ‌نگاری عهد ساسانی». *مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*. ش ۱۲. صص ۱-۲۰.
- الیاده، میرچا (۱۳۸۲). *اسطوره، رؤیا، راز*. ترجمه رؤیا منجم. چ ۳. تهران: علم.
- ایمان‌پور، محمدتقی؛ زرین‌کوب، روزبه و شهناز حجتی نجف‌آبادی (۱۳۹۱). «نقش حکومت‌های محلی ایرانی‌نژاد شرق آسیای صغیر در شکل‌گیری اندیشه‌بازیابی امپراتوری هخامنشی نزد اشکانیان». *مجله مطالعات تاریخ فرهنگی*. پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ. س ۳. ش ۱۱. صص ۱-۱۲.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲). «اندیشه‌ی بازیابی امپراتوری هخامنشی در میان ساسانیان و نقش اشکانیان در این انتقال». **فصلنامه تاریخ اسلام و ایران**. دانشگاه الزهراء. س ۲۳. ش ۱۷. صص ۲۵-۴۵.
- ایمان پور، محمدتقی (۱۳۹۳). «نگاهی دوباره بر اهمیت تاریخ ساسانیان طبری: یک مطالعه تطبیقی». **طبری پژوهی**. به همت محمدحسین ساکت. ج ۱. تهران: خانه کتاب.
- بریان، پیر (۱۳۸۶). **وحدت سیاسی و تعامل فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشی**. ترجمه ناهید فروغان. ج ۱. تهران: اختران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). **امپراتوری هخامنشی**. ترجمه ناهید فروغان. ج ۳. تهران: فرزانه روز.
- بویس، مری (۱۳۸۶). **زردشتیان**. ترجمه عسگر بهرامی. ج ۹. تهران: ققنوس.
- بویس، مری؛ ویلیامز، آلن؛ کرین بروک، فیلیپ جی و جان هیلنز (۱۳۸۸). **جستاری در فلسفه زردشتی** (مجموعه مقالات). ترجمه سعید زارع، سیدسعیدرضا منتظری و نیلوفرالسادات نواب. ج ۱. تهران: نشر دانشگاه ادیان و مذاهب.
- بهرامی، روح‌الله (۱۳۸۲). «گفتمان انتقادی در تاریخ‌نگاری مسعودی». **دانش تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی**. حسن حضرتی. ج ۱. قم: موسسه بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲). «تاریخ‌نگاری منقش و مصور در عهد ساسانیان (پژوهشی در ماهیت و شناخت کتاب الصور یا صور ملوک بنی‌ساسان)». **فصلنامه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری**. دانشگاه الزهراء. دوره ۲۳. ش ۱۱. صص ۲۷-۵۷.
- پلوتارک (۱۳۸۷). **حیات مردان نامی**. ترجمه رضا مشایخی. ج ۱. چ ۵. ققنوس.
- پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی [بی‌تا]. **تاریخ ایران (از آغاز تا انقراض قاجاریه)**. به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی. کتابخانه خیام.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۶). **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**. به کوشش ژاله آموزگار. چ ۵. تهران: سخن.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۲۱۳

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). **جامعه ساسانی**. ترجمه مهرداد قدرت دیزجی. چ ۱. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- توین بی، آرنولد (۱۳۷۰). **سورخ و تاریخ**. ترجمه حسن کامشاد. چ ۱. تهران: خوارزمی.
- جعفری دهقی، محمود (۱۳۹۱). **بازشناسی منابع و مآخذ تاریخ ایران باستان**. چ ۳. تهران: سمت.
- حضرتی، حسن (۱۳۸۹). «تاریخ‌نگاری ایران باستان؛ چیستی و چرایی». **کتاب ماه تاریخ و جغرافیا**. ش ۱۴۵. صص ۳۳-۳۹.
- دریایی، تورج (۱۳۹۰). **شاهنشاهی ساسانی**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. چ ۵. تهران: ققنوس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). **ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان** (مجموعه مقالات). ترجمه آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی. چ ۱. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- دیاکونوف، ام (۱۳۸۳). **تاریخ ماد**. ترجمه کریم کشاورز. چ ۷. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). **تاریخ ایران باستان**. ترجمه روحی ارباب. چ ۶. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- دیودور سیسیلی (۱۳۸۴). **کتابخانه تاریخی**. ترجمه اسماعیل سنگاری و حمید بیکس شورکایی. چ ۱. تهران: جامی.
- رزمجو، شاهرخ (۱۳۸۹). **استوانه کوروش بزرگ** (تاریخچه و ترجمه کامل متن). چ ۱. تهران: فرزانه روز.
- رضوی، مسعود (۱۳۸۳). **گستره تاریخ**. چ ۱. تهران: هرمس.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱). **تاریخ در توازن**. چ ۷. تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). **تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام)**. چ ۱۳. تهران: امیرکبیر.



- ژینیو، فیلیپ (۱۳۸۶). **اردویراف‌نامه**. ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار. چ ۳. تهران: معین - انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
- سنگاری، اسماعیل و علیرضا کرباسی (۱۳۹۴). «شکل‌گیری نخستین بنیادهای جهانی شدن در عصر هخامنشی با رویکردی دینی». **مجله پژوهش‌های تاریخی**. دانشگاه اصفهان. س ۵۱. دوره جدید. س ۷. ش ۱ (پیاپی ۲۵). صص ۶۳-۸۴.
- شارپ، رلف نارمن (۱۳۸۲). **فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی**. تهران: موسسه فرهنگی و انتشاراتی پازینه.
- شاکد، شائول (۱۳۸۷). **تحول نئویت**. ترجمه سیداحمدرضا قائم‌مقامی. چ ۱. تهران: ماهی.
- شیپمان، کلاوس (۱۳۸۶). **مبانی تاریخ پارتیان**. ترجمه هوشنگ صادقی. چ ۱. تهران: فروزان روز.
- عرفان‌منش، جلیل (۱۳۸۹). «اهمیت تاریخ‌آموزی و تاریخ‌نگاری». **همشهری**. س ۱۸. ش ۵۱۳۴. ص ۱۰.
- عریان، سعید (۱۳۸۲). **راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه** (پهلوی - پارتی). چ ۱. تهران: نشر سازمان میراث فرهنگی کشور.
- علی‌یف، اقرار (۱۳۸۸). **پادشاهی ماد**. ترجمه کامبیز میربها. چ ۱. تهران: نشر ققنوس.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۰). **تاریخ باستانی ایران**. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- قدرت‌دیزجی، مهرداد (۱۳۹۱). «تاریخ هخامنشی در منشور کوروش». **فصلنامه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری**. دانشگاه الزهرا. دوره ۲۲. ش ۱۰. صص ۷۵-۱۰۲.
- کالج، مالکوم (۱۳۸۸). **اشکانیان (پارتیان)**. ترجمه مسعود رجب‌نیا. چ ۴. تهران: هیرمند.
- کالینگود، رابین جورج (۱۳۸۵). **مفهوم کلی تاریخ**. ترجمه علی‌اکبر مهدیان. چ ۱. تهران: اختران.



- **کتاب مقدس** (عهد عتیق و عهد جدید) (۱۹۸۰). انجمن پخش کتب مقدس.
- کخ، هاید ماری (۱۳۸۰). **از زبان داریوش**. ترجمه پرویز رجبی. چ ۶. تهران: کارنگ.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۵۰). **کارنامه شاهان**. ترجمه باقر امیرخانی و بهمن سرکاراتی. تبریز: دانشگاه تبریز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱). **کیانیان**. ترجمه ذبیح الله صفا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴). **ایران در زمان ساسانیان**. ترجمه رشید یاسمی. تهران: نشر صدای معاصر.
- کلیمای، اوتا کر (۱۳۷۱). **تاریخچه مکتب مزدک**. ترجمه جهانگیر فکری ارشاد. تهران: توس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). **تاریخ جنبش مزدکیان**. ترجمه جهانگیر فکری ارشاد. چ ۲. تهران: توس.
- کورت، آملی (۱۳۸۹). **هخامنشیان**. ترجمه مرتضی ثاقب فر. چ ۶. تهران: ققنوس.
- کوک، جان مانوئل (۱۳۸۷). «ظهور هخامنشیان و بنیان گذاری امپراتوری هخامنشی». **تاریخ ایران: دوره هخامنشیان** (از مجموعه تاریخ کمبریج). به سرپرستی ایلیا گرشوئج. ترجمه مرتضی ثاقب فر. ج ۲. ق ۲. چ ۲. تهران: جامی.
- کولپ، کارستن (۱۳۸۹). **سیرواندیشه دینی** (از مجموعه تاریخ ایران کمبریج). به سرپرستی احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. ج ۳. ق ۲. چ ۵. تهران: امیرکبیر. صص ۲۳۹-۲۸۱.
- کیانی هفت لنگ، کیانوش (۱۳۸۱). **ایران شناسی**. چ ۱. تهران: توس.
- گارسویان، نینا (۱۳۸۳). **بیزانس و ساسانیان** (از مجموعه تاریخ کمبریج). به سرپرستی احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. ج ۳. ق ۱. چ ۴. امیرکبیر.
- گرشوئج، ایلیا (۱۳۸۷). **تاریخ ایران دوره ماد** (از مجموعه تاریخ ایران کمبریج). ترجمه بهرام شالگونی. چ ۱. تهران: جامی.

- گسنوفون (۱۳۸۶). **کوروش نامه**. ترجمه رضا مشایخی. چ ۶. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- لنسکی، گرهارد و جین لنسکی (۱۳۷۴). **سیر جوامع بشری**. ناصر موفقیان. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- لوکرنین، و.گ (۱۳۸۹). **نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری، مالیات‌ها و دادوستد** (از مجموعه تاریخ ایران کمبریج). به سرپرستی احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. ج ۳. ق ۲. چ ۵. تهران: امیرکبیر. صص ۷۱-۱۴۵.
- مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۸۸). «سویه‌های تاریخ‌نگاری دینی». **کتاب ماه تاریخ و جغرافیا**. ش ۱۳۶. صص ۱۰-۱۸.
- مجیدزاده، یوسف (۱۳۸۸). «تاریخ سیاسی». **تاریخ و تمدن بین‌النهرین**. ج ۱. تهران: نشر مرکز نشر دانشگاهی. چاپ دوم
- ملاصالحی، حکمت‌الله (۱۳۸۷). **باستان‌شناسی در بوتۀ معرفت‌شناختی**. چ ۱. تهران: نشر مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- موسی خورنی (۱۳۸۰). **تاریخ ارمنیان**. ترجمه ادیک باغداساریان (ا. گرامنیک). چ ۱. تهران: ادیک باغداساریان.
- میراحمدی، مریم (۱۳۶۹). **کتاب‌شناسی تاریخ ایران در دوران باستان**. تهران: امیرکبیر.
- نارمن شارپ، رولف (۱۳۴۲). **فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی**. تهران: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی.
- نولدکه، تئودور (۱۳۷۸). **تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان**. ترجمه عباس زریاب. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نیولی، گرادو (۱۳۹۳). **زردشت در تاریخ**. ترجمه مهدیه چراغیان. چ ۱. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- ولسکی، یوزف (۱۳۸۳). **شاهنشاهی اشکانی**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.

- ویسهوفر، یوزف (۱۳۸۹). **قیام گنوماته و آغاز پادشاهی داریوش اول**. ترجمه هوشنگ صادقی. چ ۲. تهران: کتاب آمه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). **ایران باستان**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. چ ۱۱. تهران: ققنوس.
- وینتر، انگلبرت و بناته دیگناس (۱۳۸۶). **روم و ایران**. ترجمه کیکاووس جهانداری. چ ۱. تهران: فرزانه روز.
- هرودوت (۱۳۷۸). **تواریخ**. ترجمه عیسی مازندرانی. چ ۲. تهران: افراسیاب.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳). **تاریخ هرودوت: مادها و هخامنشیان تا فرجام کوروش کبیر**. ترجمه اسماعیل سنگاری. چ ۱. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- یارشاطر، احسان (۱۳۸۳). **تاریخ روایی ایران** (از مجموعه تاریخ ایران کمبریج). به سرپرستی احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. ج ۳. ق ۱. چ ۴. تهران: امیرکبیر. صص ۹-۹۵ (پیشگفتار)؛ صص ۴۴۹-۵۸۷.
- Ashouri, D. (2003). "Nietzsche and Persia". In *Encyclopaedia Iranica*. edited by E. Yarshater.
- Boyce, M. (1957). "The Parthian gōsān and the Iranian minstrel tradition". *Journal of the Royal Asiatic Society*. Pp. 10-45.
- Cameron, A. (1969). "Agathias on the sassanians". *Dumbarton Oaks Papers*. vol. 23. pp. 67-183.
- Cameron, George G. (1955). "Ancient Persia". In *The Idea of History in the Ancient near East*. Ed. Robert C. Dentan. American oriental Society Series. New Haven: Yale University Press.
- Ctésias de Cnide (2005). *Persika et Indika*. Traduit Par D. Lenfant. Les Belles lettres. Paris.
- Dentan, Robert C. (ed.) (1955). *The Idea of History in the Ancient near East*. American Oriental Series. New Haven: Yale University Press.
- Dewald, C. and J. Marincola (eds.) (2006). *The Cambridge Companion to Herodotus*. Cambridge University Press.
- Jacoby, F. (1958). *Die Fragmente der griechischen Historiker*. Vol. III. Leiden. pp. 367-547.

- Klima, O. (1968). *Wie sah die persische Geschichts Schreibung in der vorislamischen period aus?* ArOr. 36. S. 213-232.
- Momigliano, A. (1990). "Persian Historiography, Greek Historiography and Jewish Historiography". *The Classical Foundation of Modern Historiography*. University of California Press, Berkley, Los Angeles, London. pp. 5-28.
- Shapur Shahbazi, A. (1977) "Traditional Date of Zoroaster's explained". *Bulletin of the school of oriental and African studies*. University of London. Vol. 40. No.1. p. 69.
- \_\_\_\_\_ (2001). "Early sasanians claim to Achaemenid Heritage". *Name-ye Iran-e Bastan*. No. 1. P.69.
- Wiesehofer, j. (1978). *Der Aufstand Gaumatas und die Anfange Darios I*. Habelts Dissertations drucke: Reihe Alte Geschichte 13. Bonn.
- Yarshater, E. (1971). "Were the sasanians Heirs to the Achaemenids?" *La Persia nel Medioevo*. Accademia Nazionale dei Lincei. Roma. pp. 517-531.